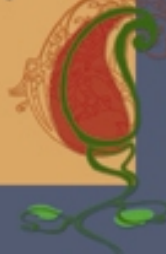


چراغ

C H E R A G H



نهمین
پیش شماره ماهانه
آذر ماه ۱۳۸۴



WWW.CHERAGH.PGLO.ORG

تقدیم به شما

پیام سردبیر	۲
همجنس گرایی در دیگر کشورها	۳
همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی	۳
برگی دیگر از زندگی همجنسگرایان ایرانی	۶
مصاحبه با دبیر کل ایلگا	۸
هدف ما در زندگی چیست	۱۴
زبان زنان	۱۵
باز هم پارک دانشجو	۱۶
نگاه من	۱۸
یک نقد ساده	۱۹
داستان زندگی من - قسمت اول	۲۰
گلایه ای از لژیون ها	۲۵
نویسنده تنها	۲۶
مصاحبه ای با اولین ها	۲۷
تاریخچه تکامل پرچم ایران	۲۹
معرفی فیلم	۳۲
تازه های خواندنی	۳۳
اطلاعیه ها	۳۶
شما با پیام و پیام با شما	۳۸
تماس با ما	۳۹

با درک و شکیبایی بر هر مشکلی توانایی

تنگناهای زندگی اغلب چنان دردناکند که تاب پایداری در برابرشان نداریم. چنان کوبنده ، که گاه می شکنیم و فرو می افتیم. سرانجام به همه چیز حتی خود بدین می شویم. شاید در تاری که خود تنیده ایم گرفتار شویم ، و اگر نتوانیم درست اندیشه کنیم شاید ، راهی در پیش گیریم که به آن آشفتگی بیشتر بیانجامد. اما احساس تنهایی مکن که دیگران نیز ، با چنین لحظاتی روبه رو بوده اند. گاه زندگی آسان نیست. باید سخت بکوشیم تا به آن چه می خواهیم دست یابیم. و آن گاه است که ، ارزش آن را بیش از پیش می دانیم.

CHERAGH MAGAZINE
Cultural – Social

نشریه ی فرهنگی اجتماعی چراغ
صاحب امتیاز : سازمان PGLO

Sponsor: PGLO

سردبیر : پیام شیرازی

Editor: Payam SHIRAZI

ویراستار: نیما

Editor: Nima

طراح روی جلد: امیر حسین

Cover Designer: Amir Hosein

هشتمین پیش شماره: آذر ماه ۸۴

۸th Pre-Issue: Desember 2005

Web Site:

www.cheragh.pglo.org

آدرس وب سایت :

E-mail:

editor@pglo.org

پست الکترونیکی :

استفاده از مطالب این نشریه با ذکر منبع آزاد است

پیام شیرازی

جبران خلیل جبران نویسنده مشهور عرب در مورد ایرانیان می نویسد که ایرانیان مردمی نترس اما یگانه خواه هستند. ببینید ماجرا آنقدر شور بود که جبران هم نقل می کند. شاید هم آن چنان ناروا نگفته باشد که ما ایرانیان در همه حال دوست داریم همه چیز تعلق به خودمان داشته باشد و این تعلق و پیروزی را در همکاری مهیا نمی کنیم.

دوست داریم یا مدیر و صاحب اختیار باشیم و یا اصلا نباشیم. یا همه چیز با ما باشد یا اصلا هیچ چیز هرچند هم مفید وجود نداشته باشد. متأسفانه این احساسات و نگرش های ناگوار بوده که وضعیت نابسامانی این چنین بر ایران وارد آورده شاید هم وقایع پس از انقلاب ۵۷ ملت را پر شبیه و شکاک بار آورده است.

گمان می کنم اگر ملتمان آزادی کافی داشتند ۷۰ میلیون سازمان و حزب و موسسه و تشکیلات یک نفره تشکیل می دادند تا تنها نظر خودشان را ارائه دهد و حتی حاضر نبودند از کوچکترین استعداد و امکانات خودشان برای هم هدفانشان استفاده کنند و متحد و یکپارچه گردند.

نمونه بارز آن را می توان در افزایش قارچ مانند تلویزیون های ماهواره ای به وضوح مشاهده کرد. تعداد تلویزیون ها بسیار اما برنامه های مفید بسیار کم. در حالی که هدف خاصی به غیر از پخش موسیقی و تبلیغات دنبال نمی کنند. وضعیتی مشابه نیز در مورد ما همجنسگرایان صدق می کند.

پس از مدت ها نابسامانی تعدادی دور هم جمع شدند و کمر همت بستند که صدای در گلو خفته ی همجنسگرایان ایرانی را بیدار کنند و به گوش مردم دنیا برسانند تا یادشان نرود ایران تنها بزرگترین زندان برای روزنامه نگاران و سیاسیون نیست. اما به دلیل حضورمان در خارج از کشور فتوی به براندازی و ضد انقلاب بودنمان دادند. اما اگر در ایرن هم فعالیت می کردیم باز رای به مزدوریمان می دادند که حتما چیزی هست که بازداشتشان نمی کنند. در آینده نیز انگشت اتهام به سوی ما خواهند گرفت که این سازمان و فعالانشان چشم دیدن وب نوشت ها و نشریات اینترنتی را نداشتند و دستور به حذف فیزیکی آن ها

دادند. گویی این حس شک و شبیه با فکر و روح و جسمشان آمیخته شده است و به کسی نمی توان اعتماد کرد!

از همگان خواستیم که بیایید و همکاری کنید و برای خودمان دل بسوزانیم که هیچکس دل نخواهد سوزانید ولی از تعداد نفراتمان و دفترمان و خط و طرح و آرم و نام و ... ایراد گرفتند که یا تغییر دهید یا ما همکاری نمی کنیم.

همانطور که در سرمقاله های قبل خواندید به روند روبه سخت شرایط ایران هشدار دادیم و آنچه نباید اتفاق می افتاد، انجام شد، لیکن گویی تمام روشنفکران و دست به قلمان همجنسگرایمان به وب نوشتی کفایت کرده و تنها همان را مایه فراخی فرهنگ و اجتماع می دانند و اهداف خود را فراتر و بسیار بالاتر حس کرده و سازمان همجنسگرایان ایرانی، نشریه چراغ، رادیو رها و ... را به دید نو تجربیگانی تازه به دوران رسیده انگاشتند.

اگر در امری پنهان کاری انجام می شد و لزوم اطلاع رسانی طبقه ای در پیش گرفته شد، سبب آن احتیاط از دچار شدن به چنین روزی بود که سد راه وب نگاران همجنسگرا شوند. اما دیگر همه ما می دانیم که این مرگ کبوتر نیست شاید بالهایمان را ببندند اما آواز خواهیم سرایید و آزادی و صلح را به سرزمین مان باز خواهیم آورد.

همجنس گرایی در دیگر کشورها

امین - کانادا

عربستان سعودی



در کشور عربستان که به صورت پادشاهی اداره می شود سیستم شرعیت دینی حاکم

است و به واسطه آن روابط همجنسگرایان غیر قانونی است. در عربستان به دلیل طبیعت آل سعود از دین اسلام و شریعت حنبلی و حدود حکومت دینی روابط دو همجنس منع شده و مجازات مرگ برای آن در نظر گرفته شده است. حکم قوم لوط در مورد همجنسگرایان مرد صادق است و هر دو به سنگسار محکوم می شوند اما در صورتی که یکی از آن ها ازدواج کرده باشد شخص متاهل به صد ضربه شلاق و دیگری سنگسار می شود. در حالی که اگر یک غیر مسلمان با یک مسلمان روابط جنسی برقرار کند شخص غیرمسلمان محکوم به سنگسار است. اثبات آن با چهار بار اقرار و یا چهار شاهد قابل قبول است و اگر شاهد کافی وجود نداشته باشد هر دو به ۸۰ ضربه شلاق محکوم می شوند. در مورد وضعیت لزبین ها چیزی در قانون عنوان شده که آن را بر عهده قاضی و متون اسلامی گذاشته که انتظار می رود ۱۰۰ ضربه شلاق برای هر کدام در نظر گرفته شود.

در سال ۱۹۹۶ سازمان عفو بین الملل گزارش داد که در عربستان ۲۴ کارگر فیلیپینی به دلیل رفتارهای همجنسگرایی هر کدام به تحمل ۲۰۰ ضربه شلاق محکوم شدند که خوشبختانه دادگاه هیچ گونه مورد دخول را نتوانست ثابت کند.

سازمان UPI در سپتامبر ۱۹۹۶ بر پایه گزارش رسمی عربستان در روزنامه OKAZ اعلام کرد که دست کم ۲۰۰ نفری که در سال ۶-۱۹۹۵ اعدام شده اند به علت همجنسگرایی بوده است. وزارت امور خارجه امریکا در گزارش سالانه حقوق بشر ۱۹۹۷ اعلام کرد این کشور مردانی را که مظنون به همجنسگرایی هستند را بازداشت می کند و در ۱۲ می ۲۰۰۰ سازمان عفو بین الملل نیز در خواست کمک فوری به ۹ شهروند عربستان که به جرم همجنسگرایی بازداشت بودند را نمود که اینان به اعدام محکوم شده بودند.

همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی

دکتر سیروس شمیسا

قابوسنامه و عشق به غلامان

عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر از شاهزادگان خاندان زبیری بود که در قرون چهارم و پنجم در گیلان و مازندران حکومت داشتند. عنصرالمعالی داماد سلطان محمود بود و از دختر این سلطان پسری به نام گیلانشاه داشت. کتاب قابوسنامه را برای پسر خود نوشت تا راه و رسم زندگی را به او بیاموزد و دانسته ها و تجربیات خود را به او منتقل کند. قابوسنامه به این اعتبار کتاب بسیار مهمی است و استاد ملک الشعرا بهار آن را در برگزیده ی مجموعه ی تمدن ایرانی پیش از حمله مغول خوانده است. در این کتاب مکررا از عشق ورزی به غلامان و مجامعت با آنان سخن رفته و این می رساند که عشق و نزدیکی مرد به مرد در تمام زوایای زندگانی ایرانیان - مخصوصا طبقات بالا - نفوذ کرده بود. در باب چهاردهم که در عشق ورزیدن است می نویسد:

" به روزگار جد من شمس المعالی خبر آوردند که بازرگانی به بخارا بنده یی دارد بهایی(خریدنی و گران). نخاس را بفرستاد و آن غلام را به هزار و دویست دینار بخرید و به گرگان پیش امیر آوردند. امیر بدید و بیسندید... تا چندگاهی برآمد. روزی امیر دست پاک همی کرد و بدین غلام همی نگریست. مگر به چشم وی خوش همی آمد. چون زمانی از این حال بگذشت ابوالعباس غانمی را گفت که این غلام را آزاد کردم و فلان ده وی را بخشیدم. از شهر دختر کدخدایی برای وی بخواه تا به خانه ی خویش بنشیند و تا آن گاه که ریش برنیورد نخواهم که از خانه بیرون بیاید. ابوالعباس غانمی وزیر بود گفت: فرمان خداوند راست اما اگر رای خداوند اقتضا کند بنده را بگوید که مقصود اندرین چیست؟ امروزه حال چنین و سخت زشت بود پادشاهی هفتاد ساله و عاشق! مرا بعد از هفتاد سال به نگاه داشت بندگان خدای تعالی مشغول باید بودن..."

این نمونه ای از حکایت تاریخی این کتاب در موضوع مورد بحث بود، اما چند نمونه از اندرزهای او به پسرش در این باب که از آن استفاده های جامعه شناختی

بسیار توان کرد از جمله این که امرد سوگلی را با خود به میهمانی می بردند و به اصطلاح به رخ می کشیدند: "معشوق خود بطلیموس و افلاطون نباشد و لکن باید که اندک مایه خردی دارد و نیز دانم که یوسف یعقوب نباشد اما چنان باید که حلاوتی و ملاحظتی باشد وی را تا زبان مردم بسته باشد. اگر به میهمانی روی معشوق را با خویشتن میر و اگر بری پیش بیگانگان به وی مشغول مباحث و دل در وی بسته مدار که خود وی را کسی بتواند خوردن و میندار که وی به چشم همه کسی چنان درآید که به چشم تو درآمده باشد و نیز هر زمانی وی را میوه مده و هر ساعتی وی را مخوان و در گوش وی سخن مگوی..."

"پیوسته به مجامعت مشغول مباحث ... اما از غلامان و زنان میل خویش به یک جنس مدار تا از هر دوگونه بهره ور باشی و از دوگونه یکی دشمن تو نباشد. تابستان میل به غلامان و زمستان میل به زنان کن..."

نمونه هایی از شعر شاعران این دوره

همه شاعران این دوره به کرات از معشوق مذکر سخن گفته اند. معروفترین شاعران این دوره عنصری و فرخی و منوچهری هستند. از امثال عسجدی و لیبیی دیوانی برجای نمانده است. ذکر معشوق مذکر را باید در تشبیب قصاید جست. برخی از قصاید عنصری مقتضب است یعنی تشبیب ندارد. در آن قصاید او که تشبیه دارد معمولا وصف معشوق مذکر آمده است اما مانند اشعار فرخی قرائن صریح (مثلا لفظ پسر، اشاره به سپاهی بودن) ندارد و لذا خواننده ی غیر حرفه ای می تواند معشوق را مونث فرض کند. تشبیب قصاید منوچهری بر خلاف فرخی و عنصری عاشقانه نیست بلکه معمولا در وصف طبیعت است. اما در تشبیب قصاید فرخی به فراوانی از معشوق مذکر با قرائن صریح سخن رفته است. لذا از فرخی جداگانه سخن خواهیم گفت و در این جا فقط چند نمونه از عنصری و منوچهری می آوریم که در آن ها قرائن صریحی دال بر معشوق مذکر وجود دارد. پیش از نقل نمونه ها باید اشاره کنم که عشق به معشوق مذکر به حدی در ذهن قدما طبیعی و متعارف بوده است که در داستان های عشقی که برای این شاعران ساخته اند غالبا معشوق

مذکر است. مثلا در مورد عنصری در کتاب مجمع القصاید آمده است:

"نقل است که در ایام تقرب سلطان به نزدیکی از خویشان خواجه حسن میمندی که وزیر آن پادشاه بود تعلقی پیدا کرد ... لکن آن راز را از نزدیک و دور می پوشید ... عاقبت الامر راز ایشان برملا افتاد ... پدر آن پسر به هر نوع که توانست او را از اختلاط حکیم منع نمود. لاجرم حکیم در عشق آن جوان به مرتبه ای رنجور و بیمار شد ... که نزدیک به آن رسیده بود که رسوای مرد و زن شود ... اتفاقا از نادران حالات و حسن اتفاقات ... پدر آن پسر شبی در خواب دید که از جانب مشرق ابری سیاه در غایت هیبت برآمد ... و این صدا شنید که از بلا بگریز و از درد دل مستمند پرهیز و در سراپرده عنصری آویز... این واقعه در دل وی اثر عظیم کرد. پسر را برداشته متوجه خانه ی عنصری گشت ... پسر را با وی باز گذاشت و باز گشت ... القصه چون حکیم مطلوب را بدید و خانه را از غیر خالی یافت بار دیگر سر در قدم وی نهاد و بیهوش شد و چون به هوش آمد به مطالعه دیباچه حسن او در خروش آمد ... نقل است که اکثر آن شب حالت حکیم به بیهوشی گذشت و هر چند معشوق خواست که تا عاشق در وی نگاه کند و خود را از حسن او آگاه گرداند نتوانست.

ای عزیز امثال این جزیات و عفت از عشق چندان غریب و بدیع نیست ... هر آینه مطلوب او را طالب گردد و قضیه منعکس شود ... در اندک فرصتی امر منعکس شد و مرتبه ی معشوقی به صفت عاشقی تبدیل یافت چنان که عین القضاة همدانی فرموده:

چندان ناز است از تو اندر سر من

که اندر غلطم که عاشقی تو بر من"

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود

عشق زلفش را به گرد هر دلی جولان بود

تا همی ناتافته تاب اوفتد در زلف او

تافته بودن دل عشاق را پیمان بود

مر مرا پیدا نیامد تا ندیدم زلف او

کز شبه زنجیر باشد یا ز شب چوگان بود

عارضش داند مگر کس چشم بد آید سته

از نهیب چشم بد دایم درو پنهان بود

تا جهان بوده است کس بر باد نفاشده است مشک

زلف او را هر شبی بر باد مشک افشان بود

اسب گردون است از او گر سرو برگردون بود
خانه بستان است از او گر ماه در بستان بود
رامش افزایی کند وقتی که در مجلس بود
لشکر آرایبی کند روزی که در میدان بود

بینی آن ترکی که او چون برزند بر چنگ، چنگ
از دل ابدال بگریزد به صد فرسنگ سنگ
بگسلد بر اسب عشق عاشقان بر تنگ صبر
چون کشد بر اسب خویش از موی اسب او تنگ، تنگ

ای پسر می گسار، نوش لب و نوش گوی
فتنه به چشم و به خشم، فتنه به روی و به موی
ما سیکی خوار نیک، تازه رخ و صلح جوی
تو سیکی خوارید، جنگ کن و ترشروی

فرخی سیستانی

چنان که گفتیم معشوق مذکر در دیوان همه ی شاعران این دوره از قبیل عنصری و فرخی و منوچهری دیده می شود، اما در دیوان فرخی اول این که از همه بیشتر و دوم اینکه متنوع تر و سوم اینکه لطیف تر است. جالب است که خود فرخی زمانی به سبب نظر بازی مورد غضب سلطان محمود قرار گرفت. ماجرا این است که ظاهراً "فرخی با ایاز یا یکی از غلامان خاص باده نوشیده و سلطان که از این واقعه آگاه شده است بر فرخی خشم گرفته و او را از درگاه رانده است، از این رو فرخی در ضمن قصیده ی مشهور خود ندیمان شهریار و بزرگان درگاه را شفیع قرار داده و با الحاح و التماس خواسته است بی گناهی خود را ثابت کند. از شعر او چنین استنباط کرده اند که به عیادت بیماری رفته و چون از بهبود او آگاه شده به اصرار بیمار مانده و جامی شراب با او نوشیده است.

این داستان در خور توجه است. چنان که از شعر فرخی بر می آید بدیهی است که محمود غزنوی که بقول بو نصر مشکان "شراب خوردن او دو سه روز برداشتی" فرخی را فقط به سبب می گساری نرانده بلکه شراب نوشیدن با کسی که منظر وی بوده بر او گران آمده است"

در مورد معشوق مذکر آن قدر مطالب در خور توجه و ماجراها و حکایات جالب در تغزلات قصاید فرخی زیاد

است که فقط بر مبنای آن ها می توان رساله ای پرداخت. در مطالب قبل ابیات متعددی از فرخی آورده ایم. در این جا چند نمونه دیگر به دست می دهیم. در تغزل زیر از این که با معشوق دعوا کرده و او را از خانه خود بیرون رانده اظهار ندامت می کند. در این ابیات خود را پدر و او را فرزند خوانده است:

چند روز است که از دوست مرا نیست خبر
من چنین خامش و جان و جگر من به سفر
در چنین حال و چنین روز همی صبر کند
سنگدل مردم بدمهر و زیدمهر بتر

سنگدل نیستم اما دل من نیست به جای
هر که را دل نبود کی بود از درد خبر
من کنون آگه گشتم که چه بوده است مرا
مست بوده استم و دیوانه از این عشق مگر
به ستم کرده ام او را ز در خانه برون
به ستم دوست برون کرد کس از خانه بدر؟

هیچ دیوانه و سرگشته و مست این نکند
لاجرم خسته دلم زین قبل و خسته جگر
گاه بر سر زرم از حسرت او گاه بروی
خرد کردم به تپانچه همه روی و همه سر
چون توانم دید این مجلس و این خانه بی او
خانمان گشته همچون دل و جان زیر و زیر
از پس زر بفرستادم او را به فسون
هیچ کس جان گرانمایه فریید با زر
ای دل و جان پدر زر را آنجا یله کن
اسب تازان کن و باز آی به نزدیک پدر
تو مرا بهتری از خواسته روی زمین

نتوان خوردن بی روی تو از خواسته بر...

(این مطالب ادامه دارد...)



برگی دیگر از زندگی همجنسگرایان ایرانی

آرشام پارسی - دبیر حقوقی سازمان

مجتبی یک همجنسگرای ایرانی است که ۲۹ سال دارد و باز داستان تاسف انگیز همه ی همجنسگرایان ایرانی را در دل دارد و او را در طول این سالیان آزرده است.

داستانی که اگر در پای درد دل هر همجنسگرایی بنشینیم آن را خواهی شنید. داستان ظلم و ستم ها، داستان جفاکاری و حق کشی ها، داستان تجاوزها و استرس ها، داستان اضطراب و بی پناهی و هزاران غصه ای که در کلمات نمی گنجد. بعد از سالیان سخت و طاقت فرسا موفق شد که همیار و همراهی در زندگی خود پیدا کند و این امید را داشت که دیگر دوران خفقان به پایان آمده و روزنه ی امید تابیده خواهد شد اما افسوس و صد افسوس که ناامیدی ها در کمین همجنسگرایان ایرانی هستند و آن ها را هدف قرار داده اند. او دوست همجنسگرایی یافت به نام مهرداد و تصمیم گرفتند که زندگی جدید را آغاز نمایند و گذشته ها را با تمامی نافرمانی هایش فراموش کنند و به آینده فکر کنند. به شکرانه این تصمیم جدید دوستان همجنسگرای خود را به یک میهمانی دعوت می کنند تا شروع این زندگی جدید را در جمع خودمانی و مظلومانه و محروم خود جشن بگیرند. میهمانی آنها در یکی از باغ های شهر و با شرکت حدود بیست و پنج نفر از همجنسگرایان انجام شد و آنها شاد و خوشحال بودند که خداوند موهبت خود را به اینان عطا نمود و آینده ای نیکو خواهند داشت. آینده ای که بتوان در کنار هم و با هم ستم ها و مشکلاتش را تحمل کرد و نخروشید و صبر کرد تا نفس کشیدنت را نتواند از تو بگیرند. اما متاسفانه باز هم همانند همیشه این امید ها و آرزوها طولی نکشید و جغد شوم بدشانسی بر سر آن ها نشست. خبر این جشن ازدواج در شهر پیچید و نیروهای امنیتی از آن مطلع شده و عکس العمل نشان دادند و در پی یافتن عاملین این به اصطلاح منافی عفت عمومی شدند تا این لکه ننگ را از جامعه بزدايند گویی که تنها مشکل آن ها همجنسگرایان هستند. حدود یک ماه پس از آن برای جلوگیری از افشا شدن این زندگی و فرار از چرا های اطرافیان و نگاه های خانواده و جامعه ی خشک ذهن

تصمیم گرفتند که محل زندگی خود را عوض کنند و در شهری دیگر اقامت نمایند. مجتبی به تهران می آید تا به دنبال یافتن کار و محل سکونتی بگردد تا مقدمات این انتقال و زندگی آرام و بدور از همهمه فراهم شود اما متاسفانه در همان زمان ماموران امنیتی به صورت اتفاقی و تهاجمی به منزل مهرداد رفته او را به عنوان یکی از عوامل این اقدام جسورانه دستگیر می نمایند و پس از بررسی منزل فیلم ازدواج و جشن آن ها و برخی وسایل دیگر را به عنوان اسناد جرم توقیف می نمایند. در پی آن به منزل پدری مجتبی می روند اما او را نمی یابند. خانواده مجتبی با نگرانی فراوان در صدد علل این امر برآمده و در یکی از تماس های تلفنی علت این امر را از مجتبی جویا می شوند و این باعث می شود که مجتبی به واسطه چند نفر از دوستان خود از قضایا مطلع می شود که مهرداد را دستگیر کرده اند و به دنبال او نیز هستند. آن همه رویا و آرزو به اندک زمانی به آتشدان سپرده شد و خاکستر شد. تمامی برنامه های آینده و ایجاد زندگی بهتر با این اقدام پاره پاره شد و جز غبار غم چیزی به جا نگذاشت. مجتبی برای حفظ امنیت خود مجبور شد بر خلاف میل خود کشور را ترک کند زیرا که دیگر جایی برای زنده ماندن برایش نمانده بود و هر لحظه سایه مرگ و تهدید و دستگیری را در اطراف خود می دید. همجنسگرایی خود مجازات سختی دارد و حال این که کسی جرم ازدواج همجنسگرایی را بر دوش داشته باشد امری است مخاطره انگیز و بیش از هر چیز آزار دهنده زیرا که مرگ هدیه همجنسگرایان در ایران است.

آری مجتبی از ایران گریخت و به ترکیه رفت و خود را باز به دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا معرفی نمود و درخواست کمک و حمایت نمود. مجتبی حدود دو سال پیش نیز فشار زندگی و دستگیری که در یک میهمانی همجنسگرایی برای او اتفاق افتاده بود و بعد از مدتی بازداشت متعهد شده بود که دیگر این گونه موارد برای او تکرار نشود و این امر مشکلات و محرومیت خاصی را در اجتماع برای او فراهم ساخته بود و او را از کشور متواری ساخت. او در آن زمان به سازمان ملل مراجعه کرده بود اما باز متاسفانه کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل به او پاسخ منفی داده بود و او را نپذیرفته بود و به دلیل

این که راه چاره ای برای زندگی در ایران که برای مجتبی شایه جهنمی شده بود نداشت و نمی توانست به ایران برگردد و متأسفانه توسط پلیس ترکیه دستگیر و به ایران دیپورت شد. پس از این دیپورت زندگی پر رنج و خطر در ایران برای مجتبی آغاز شد. او تصمیم گرفته بود که همه چیز را فراموش کند و سعی کند که زندگی خود را از پایه بسازد اما مگر مشکلات و معضلات او را رهایی می دهند؟ مگر این جامعه فرصتی به این افراد می دهند که طعم زندگی در جهنم و سوختن را حتی بچشند؟ همه جا سایه مرگ و بدشومی است و تحمل این سختی ها طاقت فرساست.

به هر حال این شرایط نابسامان مجتبی را باز از کشور متواری ساخت و او هم اکنون همانند گذشته تاریک خود در وضعیت بسیار بدی به سر می برد. دفتر کمیسری عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا به دلیل این که او یک بار از نظر آنها رد شده بود و توسط پلیس از ترکیه دیپورت شده بود تا به حال او را بلاتکلیف گذاشته است و قوی برای حمایت او نمی دهند. طی گزارش هایی که دریافت شده است سازمان ملل به مجتبی گفته که پرونده تو باز نیست و فقط باید صبر کنی شاید پرونده ان باز شود و مورد بررسی قرار گیرد و شاید هم بسته بماند. مجتبی در ترکیه بی پناه است و از همه نظر تحت فشار است. مسایل روحی و روانی ناشی از فرار، شکست همه ی اهداف زندگی گذشته خود، آینده نا معلوم، بی جوابی و بلاتکلیفی در سازمان ملل، ترس از اعدام و سنگسار و مجازات همجنسگرایی، فشارهای مادی در ترکیه، کابوس های مداوم و هزاران هزار درد و بلایی که همانند شغالی بدشوم در راه زندگی او نشسته تحمل زندگی را برایش بسیار سخت و طاقت فرسا نموده است.

سازمان همجنسگرایان ایرانی طی نامه هایی متعدد از دفتر کمیسری عالی پناهندگان سازمان ملل تقاضا کرده است که مجتبی را حمایت کنند و از شما مردم و مدافعان حقوق همجنسگرایی درخواست می شود که مجتبی را حمایت و پشتیبانی نمایید. شما هم با ارسال درخواست ها و نامه های حمایت کننده از کمیسری عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا

بخواهید که مجتبی را حمایت کند و حق پناهندگی را به این همجنسگرای ستم دیده هدیه دهد.

مجتبی هیچ نمی خواهد مگر حقوق از دست رفته خود، مجتبی هیچ نمی خواهد جز آرامش روحی و روانی، مجتبی هیچ نمی خواهد جز یک زندگی آرام و آسوده، مجتبی هیچ نمی خواهد جز حق نفس کشیدن. آیا این خواهشی است زیاد؟ آیا این سخت و غیر قابل قبول است؟ بیایید او را حمایت کنیم.

چنانچه شما مایل هستید به مجتبی کمک کنید و به سهم خود او را یاری رسانید و حمایت کنید لطفا درخواست خود را به دفتر کمیسری عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا ایمیل نمایید.

با توجه به اینکه برخی دوستان برای نوشتن نامه به انگلیسی مشکل دارند ما یک متن را در زیر آماده کرده ایم که می توانید از آن استفاده کنید. فقط کافی است نام و یا نام مستعار و کشور محل اقامت خود را در زیر نامه اضافه کنید. این نامه را به آدرس turan@unhcr.ch ارسال کنید و حتما CC آن را برای آدرس hrc@pglo.org ارسال نمایید تا پیگیری های لازم صورت پذیرد.

To: United Nations High Commissioner for Refugees – Ankara

Subject: UNHCR file No. 385-03c35796

Dear Sir or Madam

I am writing in regards to Mr. Mojtaba, a citizen of Iran, who has fled his country and arrived in Turkey. I understand that Mr. Mojtaba has applied to your commission to be recognized as a refugee. I also understand that Mojtaba is a homosexual (gay) and has been persecuted in Iran because of his relationship with his male partner. I have grave concerns about Mojtaba's life if he is not given protection by the UN as a refugee, and sent back to Iran. Gay people are severely persecuted in Iran.

Sexual relations between men are punished by death in this country.

I urge your commission to provide Mr. Mojtaba with the protection that he needs as a refugee.

Yours sincerely,

(Name & Country)

مصاحبه با دبیر کل ایلگا

ایلگا مخفف جمعیت بین المللی همجنسگرایان می باشد که برگرفته شده از نام انگلیسی ILGA International Lesbian & Gay Associations می باشد. مقر اصلی این سازمان در بروکسل

می باشد. آرشام پارسی به همراه پیام شیرازی ملاقات و نشست هایی با دبیر کل ایلگا داشتند و ثمره این گفتگوها پذیرفتن سازمان همجنسگرایان ایرانی به عنوان عضو رسمی و نماینده ایران در



ایلگا بود و قرار بر این شد که در جلسات سالانه و عمومی و حتی جلسات ویژه ای که به هر نحو به مسئله ایران بر می گردد حضور داشته باشیم. در حاشیه این نشست ها گفتگویی با دبیر کل این جمعیت داشتیم که به حضورتان تقدیم می گردد. شایان ذکر است که ایشان پیامی را نیز به همجنسگرایان ایرانی دادند که در برنامه رادیو رها پخش گردیده است.

خودتان را برای هم احساساتان در ایران معرفی کنید؟

اسم من کورشاد کاهرمانعلو هست و دبیر کل ایلگا یعنی جمعیت جهانی همجنسگرایان هستم. ایلگا در ۹۰ کشور جهان نمایندگی دارد و دارای بیش از ۸۰۰ عضو است و در بین دیگر سازمان ها و جمعیت های جهان که در یک راستا حرکت می کنند، بزرگترین به حساب می آید و از سال ۱۹۷۸ شروع به فعالیت کرده است. دبیر کلی آن از طریق انتخابات است و از سال ۱۹۹۹ من در این سمت خدمت می کنم.

بنیانگذاران آن چه کسانی بودند؟

بنیانگذاران آن بیشتر از کشورهای جنوب و غرب اروپا بودند. از سازمان های مختلف مدافع حقوق همجنسگرایان مثل انگلستان، هلند، کشورهای اسکاندیناوی، آلمان، فرانسه و ... بوده است. اولین جلسه در سال ۱۹۷۸ در شهر کوونتتری برگزار شد و از آن روز تا به حال هم دنیا و هم ایلگا خیلی تغییر کرده است. مثلا ابتدا که سازمان برپا شد هیچ زنی فعالیت

نداشت اما اکنون نزدیک به ۵۰ درصد از فعالین ما زنان هستند.

یعنی در اصل اشخاص، این سازمان را برپا نکردند بلکه یکسری سازمان با هم اتفاق پیدا نمودند.

درست است. ما سه نوع عضو داریم: یکی عضویت کامل که اینان سازمان های LGBT هستند. دومین گروه عضوهای ما گروه های LGBT هستند اما حق رای دادن در جلسات را ندارند و تنها شرکت کننده هستند یعنی عضو ناظراند و گروه سوم سازمان های مدافع LGBT هستند که مدافع حقوق بشر هستند. به عنوان مثال شهرداری آمستردام یکی از نمونه هاست و یا سندیکاها و غیره که اعضا حامی هستند و اجازه رای در جلسات ندارند.

به طور واضح وظیفه ایلگا و یا خط مرزهایش چیست؟

بسیار ساده است در کل در این دنیا پایان دهی به تبعیض علیه همجنسگرایان (LGBT) را خواستاریم. از ایران گرفته تا ایالات متحده آمریکا، این را مثال زدیم چون هنوز در بسیاری از ایالت های آمریکا تبعیض در مورد همجنسگرایان به صورت جدی وجود دارد و ما مایل هستیم تمام این ستم ها و تبعیض ها حل شود و پایان پذیرد.

یعنی در واقع فعالیت ضد هموفوبیک دارید؟

بله در واقع به همین دلیل است که بسیاری از سازمان های ضد نژادپرستی، ضد ناسیونالیست، جمعیت های حامی زنان و یا سازمان های حامی معلولین و اقلیت ها نیز عضو ایلگا هستند و همراهی می کنند. اما هدف اصلی و اولیه ایلگا مبارزه علیه تبعیض جنسی در مورد همجنسگرایان است.

آیا LGBT در تمام فرهنگ ها و اجتماع ها تعاریف ثابتی دارد یا متفاوت است؟

در برخی اجتماع ها متفاوت است مثلا در کشوری مثل هند فرهنگ ها و تعاریف و گرایشات متفاوتی وجود دارد اما آن چه که ما موفقم که پیگیری کنیم تبعیض جنسی برای افرادی است که از نظر گرایش جنسی در اقلیت هستند. قطعا موقعی که ایلگا بزرگتر شد و حقوق بشر توسعه بیشتری گرفت سایر گرایشات را وارد خواهیم کرد.

در جهان امروز در مورد وضعیت LGBT ها چه فکر می کنید؟

به طور کلی اگر عمومی حساب کنیم در مناطق و کشورهایی که حقوق بشر مورد احترام است و

دموکراسی جایگزین شده است حقوق LGBT ها بهتر و محترم تر است. هر جا که به حقوق بشر احترام نمی گذارند و یا دموکراسی جایگاه خاصی ندارد حقوق LGBT ها نیز کمتر رعایت می شود و کار ما سخت تر خواهد بود. در دنیا برای بررسی وضعیت یک اجتماع از آمارهای مختلفی مثل میزان باسوادان، میزان رشد موسیقی و ... استفاده می کنند اما به نظر من آمار دقیق زمانی است که ما بباییم و بینیم که یک جامعه ای با اقلیت ها چگونه رفتار می کند و در بین اقلیت ها، اقلیت های جنسی مشخص ترین معیار تشخیص اجتماع می باشد.

☞ در مورد هموفوبیا و مبارزه با آن چه برنامه ریزی داشتید؟

همانطور که از نامش پیداست هموفوبیا ترسی است که از بی اطلاعی می آید و من متوجه نیستم که این تعریف چه جای اشکالی دارد که برخی دیر قبولش می کند. اگر یک نفر شغلیش معلم و یا افسر ارتش باشد به اینکه چه کاری قرار است شب در رختخوابش انجام دهد به کسی ارتباطی ندارد. یعنی یک مهندس، خوب یا بد کار کردنش به چه عملی در رختخواب انجام دادنش ربطی ندارد. فکر می کنم که این تبعیض از بی اطلاعی و ترس حاصل می شود. چرا نمی دانند؟ به این خاطر که حاضر نیستند حتی کوچکترین توضیحاتی در این مورد بشنوند! میلیون ها پدر و مادر هستند که از همجنسگرایی فرزندانشان بی اطلاع هستند می آیند و می میرند و می روند. این در زندگی افراد چیز بسیار کوچکی نیست. اصلا یک انتخاب نیست که بتوان با زور توسری، شلاق و جزا و یا کشورهای مثل ایران با اعدام و ترس آن را دور کرد و از روح و جسم خارجش کرد.

☞ گسترش دینی- فرهنگی اعضای ایلگا به چه شکلی هست؟

ما در بین این نود کشوری که عضو داریم از انواع مختلف مذاهب مثل کاتولیک، پروتستان در بین مسیحیان و از بین کشورهای مسلمان نیز چندین عضو داریم که با عضویت اخیر سازمان همجنسگرایان ایرانی PGLO ، ما ایران را نیز در جمع خودمان داریم که این برای ما همچون گنجینه ای بزرگ است. حتی کشورهای بودایی یا از افراد و سازمان های یهودی نیز داریم از کشورهای مسلمان آفریقا نیز اعضای زیادی داریم که همگی در یک جهت کار می کنند.

☞ امروزه برای گروه های مختلف LGBT بزرگترین تهدید چه می تواند باشد؟

بی احترامی به حقوق بشر و کمبود دموکراسی. چون که اگر این دو در جایی نباشد یا در تهدید باشند حقوق LGBT ها نیز در فشار خواهد بود و یا حتی مجادله کردن برای دستیابی به آن هم امکان ناپذیر خواهد بود. به همین دلیل ما ترویج حقوق بشر و دموکراسی را در سرلوحه کار خودمان قرار داده ایم. چون که وجود آن کارمان را تسریع می کند و نبود آن مشکل تر.

☞ ببینید این روزها کشورهای غربی همجنسگرایی را پذیرفته اند و این موضوع کاملا در جامعه جای گرفته است، به نظر شما وظیفه ایلگا در این برهه و یا از این جا به بعد چه خواهد بود؟ به نظر شما به هدفش رسیده است؟

وقتی بحث از کشورهای غربی به میان می آید یک تابلو کاملا متفاوت به نظر می رسد در غرب همچنان هستند کشورهایی که همجنسگرایی را به سختی قبول کرده اند و یا هنوز مبارزات ضد همجنسگرایی وجود دارد. به عنان مثال لهستان که خودش را غربی می داند و به تازگی وارد اتحادیه اروپا شده است همانطور که می دانید یک کشور کاتولیک است و این روزهای اخیر مجادلات زیادی را برای برگزاری مراسمات و راهپیمایی های همجنسگرایان داشته ایم. این فقط در مورد لهستان نیست. وقتی غرب می گویم یک تعریف بسیار عالی و مناسب به میان نمی آید و هنوز در آن نقاط بحث و کار زیادی وجود دارد. حتی در انگلستان وضعیت آرام آرام به نظم رسید. در سال گذشته قانون رفع تبعیض علیه همجنسگرایان به تصویب رسید و تا پنج سال این امر وجود نداشت.

☞ اکنون پس از رسیدن به حق قانونی شناختن همجنسگرایان در اروپا زمینه های فعالیت زیادی مثل قانون ازدواج، شریک جنسی، گرفتن فرزند و ... به میان می آید . در مورد آن ها چه اندیشیده اید؟

این بستگی به وضعیت سیاسی اروپا دارد. اگر یک جریان فاشیست در اروپا پا بگیرد و همه گیر شود می تواند تمام دست آوردهای ما را زیر و رو کند. اما قبول شدن حقوق همجنسگرایان در اروپا نیاز به زمان دارد. باز لهستان را به میان می آوریم، کشورهایی از این قبیل مجبور به عبور کردن بر خط راست حقوق بشر و دموکراسی هستند که اگر بخواهند یک پارچه از جامعه مدنی اروپا باشند مجبور به ادامه راه هستند.

مثال دیگر اسپانیا هست که هم کشوری کاتولیک هست و حتی تا زمانی قبل دوره های فاشیسم را مشاهده کرده بود. اما در چند ماه اخیر در مورد قانون ازدواج همجنسگرایان و پذیرفتن برابری حقوق صد در صد همجنسگرایان در مقایسه با دگر جنس گرایان نه هیچکس حدس می زد و نه انتظار داشت! اما امسال به طور رسمی تمام این قانون تصویب شد و هم اکنون در اسپانیا همانطوری که یک زن و مرد از امنیت و حقوق مساوی برخوردارند دو همجنسگرا نیز چنین هستند.

آیا ایلگا تا کنون با دولت ایران و یا وابستگان دولت جمهوری اسلامی ایران هیچ گونه بحث و گفتگویی داشته است؟

مطمئناً، اما کم اتفاق افتاده است. ما از طریق اتحادیه اروپا و گروه هایی که عضو ILGA هستند و وابسته به اتحادیه اروپا می باشند این اقدامات را صورت داده ایم. همانطور که می دانید ایران با اتحادیه اروپا رابطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وسیعی دارد و ما به همین دلیل از طریق این گروه ها وارد عمل شده و مذاکراتی داشته ایم. ما اصلاً مایل نیستیم که جمهوری اسلامی ایران را از دور مذاکراتمان حذف کنیم

چون که ما اصلاً یک سازمان سیاسی نیستیم. مثلاً وضعیت هسته ای ایران زیاد به ما ارتباطی ندارد یعنی وظیفه ما نیست اما اتفاقاتی که برای همجنسگرایان ایرانی می افتد به ما مربوط بوده و پیگیر آن هستیم. اتفاقاتی که امروزه برای همجنسگرایان در ایران می افتد غیر مدنی است. برای ایران یعنی کشوری که سال ها و قرن ها مدنیتهای بسیار بزرگی را صاحب بوده اصلاً شایسته نیست و

اصلاً انسانی نیست به علاوه به جز اسم اسلام را بد جلوه دادن نتیجه ای دیگر نیز ندارد. به نظر من در کشوری مثل ایران و در دینی مثل اسلام گرفتن و کشتن افراد به دلیل جنسیتشان نه انسانی است و نه شایسته! وضعیت سیاسی ایران در حیطه وظایف ما نیست اما نه من و نه سایر اعضا سازمانی که من دبیر کلی آن را به عهده دارم نمی توانم اتفاقاتی را که در ایران برای همجنسگرایان می افتد را تحمل کنند و در

همین مورد پیرو اتفاقات مشهد نامه ای را خطاب به رئیس جمهوری اسلامی ایران نوشتیم و حتی نامه خودمان را با تبریک انتخاب شدن وی آغاز کردیم زیرا که ایلگا یک سازمان سیاسی نیست. اما اتفاقات افتاده در ایران در هیچ جای دنیا پذیرفته نیست و از نظر جامعه جهانی یک وحشیگری محسوب می شود. من این وقایع را اصلاً شایسته اسلام و کشوری مثل ایران نمی دانم و به همین دلیل لابی و گفتگوی ما با جمهوری اسلامی ایران ادامه پیدا خواهد کرد. ما یک سازمان قوی اقتصادی و یا امنیتی و نظامی نیستیم تنها خواستار رسیدن پیام و صدایمان به گوش ملت و مسولین جمهوری اسلامی می باشیم و امیدواریم که مسولین دولت پا پیش بگذارند و به گفتگو بنشینند تا وضعیت همجنسگرایان در ایران بهتر شود و برای رسیدن به این هدف هر کاری را انجام خواهیم داد چه از طریق اتحادیه اروپا یا سازمان ملل و ...

اکنون اگر بخواهیم در مورد برون آبی و یا آشکارسازی (Come Out) بپرسیم، سیاست و برنامه ریزی شما چگونه است؟

در این مورد می توانم تنها این را بگویم که هر چقدر فعالیت های سیاسی و لابی و ... اتفاق بیافتد بهترین کمک برای آشکارسازی خود یک همجنسگرا است. نمایانگر کردن همجنسگرایان، یعنی اگر از فردا خودت را به محیط اطرافت مشخص کنی هرچقدر دوستدار و آشنا باشند همگی به نفع همجنسگرایان خواهد شد. به عنوان مثال فرزند، خواهرزاده و همکار و ... پس از توضیحات شما جاهل بودن خودشان را خواهند فهمید و این بسیار مفید خواهد بود. به نظر من تاثیر یک نفر که خودش را به خانواده اش معرفی می کند و توضیحاتی کامل می دهد بیشتر نتیجه این همه راهپیمایی و گفتگوهای سیاسی خواهد بود. قطعاً یک پدر، مادر، خواهر، برادر یک همجنسگرا قبل از اینکه همجنسگرا بودن خودش را فاش کند دوستش داشتند و بعد از آن هم دوست خواهند داشت. اگر این اتفاق بیافتد آن زمان آمارگیری راحت تر خواهد بود برنامه ریزی اتفاق خواهد افتاد. مثلاً برخی تصور می کنند میزان همجنسگرایان هلند بیش



از کشور ایران است در حالی که این درست نیست. تحقیقات نشان می‌دهد که میزان همجنسگرایی در تمام اجتماعات یکسان است. اما همجنسگرایان کشوری مثل ایران مجبور به پنهان کاری هستند ولی در هلند این چنین نیست. در تمام اجتماعات نزدیک به ده درصد آمار جمعیت همجنسگرا هستند. منفعت بزرگ معرفی کردن همجنسگرایان این خواهد بود که این تصویر نادرست که این افراد عجیب و غریب هستند و بیگانگان برای ما فرستاده‌اند و شیخون فرهنگی بودن آن را باطل خواهد کرد و موجب خواهد شد که هم خودشان و هم سایر همجنسگرایان راحت‌تر زندگی کنند.

﴿ نظر شما در مورد دین و همجنسگرایی چیست؟ ﴾

من متخصص دین نیستم یک عالم دینی و یا شیخ الاسلام یا آیت‌الله هم نیستم. اما این را می‌دانم که تمام دین‌ها از یهودی گرفته تا اسلام و مسیحیت برای خوبی و نیکی انسان‌ها آورده شده است. یعنی هم خوشحالی و نیکویی فرد و هم خوشحالی و نیکویی جامعه‌اش. خارج از این تعریف آن دین را حق و درست نمی‌بینم، که دینی حق بیاید و همجنسگرایی را انکار کند و همجنسگرایان را رد کند. در غیر این صورت افراد و مجریان آن دین مشکل دارند. به عنوان مثال کاتولیک‌ها مخالف‌ترین گروه‌های دینی در مقابل همجنسگرایان هستند اما میلیون‌ها همجنسگرای کاتولیک وجود دارد و پاپ ژان پل دوم در مورد همجنسگرایی چنین گفته است: "گناهکار را دوست داشته باش اما از گناه نفرت داشته باش" یعنی می‌توانید گی یا لژیون باشید اما وارد عرصه عمل شدن و اجرا کردن آن اصلاً و ابداً! آیا چنین چیز غیرمنطقی‌ای امکان‌پذیر است؟! چه نتیجه خواهد داد؟ شخص فردیت و هویت خود را باید فراموش کند. به نظر من شخصی که مجبور می‌شود خودش را رد کند و انکار کند یک دیندار خوبی نخواهد شد. این ماجرا به این شبیه است که من اگر با دست راستم می‌نویسم و کارهایم را با دست راستم انجام می‌دهم و راست دست هستم دین بگویند نه! باید چلاق بشوی و چپ دست بشوی! این همه تند روی و محافظه کاری به نفع چه دین، نظم، ملت یا قوم و اجتماعی است؟! متأسفانه در همین کشورهای تندرو که شدیدترین واکنش دینی را نسبت به همجنسگرایان

دارند به سبب نبود بحث و جدال در این موضوعات، یک نادانی و جهالت بزرگی وجود دارد و همه چیز قاطی شده است. مخصوصاً در کشورهای اسلامی می‌دانم که استفاده از لغات گی و لژیون هم ناهموم است و مجاز به کاربرد نیستند و هنوز تعریف آن را ندانسته و حرام دانسته و فتوی صادر می‌کنند و متأسفانه همجنسگرایی یا گی بودن با تعاریفی مثل آزار و تجاوز به کودکان و تعاریف متفاوت دیگر قاطی شده است که قسمتی از جهالت و قسمتی از دشمنی سرچشمه می‌گیرد. به نظر من دنیا به صورت خالص نمی‌تواند در مقابل همجنسگرایی مخالفتی داشته باشد.

﴿ همانطور که می‌دانید در کتاب تورات و انجیل و با قرآن روابط جنسی دو نفر مرد یا زن منع شده و جزای آن مشخص شده است، در آن مورد چه نظری دارید؟ ﴾

همانطور که گفتم من یک متخصص دینی نیستم اما این را می‌دانم که چه کتاب مقدس و انجیل و یا قرآن از یکسری فیلتر رد شده که به دست ما رسیده است. به عنوان مثال زبان من عربی نیست و قرآن یک کتاب عربی است که تغییر نکرده و به دست ما رسیده است. هر زمان که پرسیده‌ام که قرآن در مورد همجنسگرایان چه گفته است فقط مثال قوم لوط را می‌آورند و می‌گویند که آنچه همجنسگرایان کرده‌اند و بر سر آن‌ها آورده است مرگ بوده و به این سبب این عمل ممنوع است و جزای آن مرگ است. من در مورد تفسیر این آیات تلاش‌های زیادی داشته‌ام که چیزهای متفاوتی شنیده‌ام. به عنوان مثال برخی مفسرین می‌گویند اساس مجازات قوم لوط روابط جنسی با مردان نبوده بلکه بدرفتاری با مسافران و مهمانان بوده است. اما من تعجب می‌کنم که این سوال و موضوع کاملاً مشخص است. در مصر، ایران و ... که از کشورهای محقق در دین اسلام هستند چند نفر متخصص دین، چند نفر آیت‌الله یا مفتی در نماز جمعه بالای منبر رفته‌اند و در مورد چگونگی و چه بودن همجنسگرایی سخن رانده و بحث و جدل کرده‌اند؟ این را حضرات فقط به عنوان سکس آن توجه کرده و از آن رد می‌شوند تنها آن را جزا می‌دهند و در مورد سبب آن هیچ توضیحی داده نمی‌شود. بسیار گفته‌ها و حدیث هست ولی میلیون‌ها افرادی هستند که حتی اطلاعات بسیار کمی از آنها دارند. الان من از شما می‌پرسم به عنوان یک ایرانی که کشور شما جای خاصی را در

تحقیقات دینی و تاریخی دارد چند نفر آیت الله العظمی و با محقق در این موضوع کتاب منتشر کرده اند؟ که ما راه های روبه رویمان را بدانیم و تکلیفمان مشخص شود. اما آن هم اگر باشد باز توضیحات کافی ندارد چون که همانطور که می دانید قرآن به زبان عربی نوشته شده است و آن عربی کلاسیک بوده و با زبان عربی که اکنون مکالمه می شود و رایج است متفاوت است دقیقا در مورد مسیحیت هم چنین است و ما چشممان به دست علمای دینی آن هاست و آن ها هرچه بگویند ما مجبور به قبول آن هستیم. ما مایل به فهمیدن آن و یادگرفتن این موضوعات هستیم. متاسفانه هیچ بحث و جدلی در این موارد نیامده است. نه در ایران و نه در اروپا و یا کشورهای عربی. در اسلام در مورد همه چیز بحث و گفتگو شده است و در کتاب هست به غیر از همجنسگرایی و همه ما مثل مترسک از آن می ترسیم. من شخصا متقاعد نمی شوم.

برگردیم به ماجرای جزای همجنسگرایان، به نظر شما سبب اینکه در این نه کشور که همجنسگرایان را اعدام می کنند چیست؟ و جالب اینکه همه این نه کشور مسلمان نشین هستند.

بله من بین اسلام و مسیحیت یک پرپود چندین ساله می بینم حدود ۶۲۰ سال اختلاف وجود دارد و ما نباید انتظار داشته باشیم آن چه را که ما در مسیحیت الان داریم را در اسلام نیز داشته باشیم. اگر ما به همان اندازه ۶۲۰ سال به عقب برگردیم در مسیحیت دادگاه های تفتیش عقاید حکم به شکنجه می دادند و در آن دوره کاتولیک ها با شکنجه سعی می کردند راه درست را به ملتشان نشان دهند و در همان ایام همجنسگرایانی هم بوده اند که آزار و اذیت دیده اند و حتی اعدام شده اند و این در مدارک ثبت شده است. اگر با این دید نگاه کنیم می بینیم که اسلام نیز زیاد عقب نیست، دست کم نه کشورش اعدام می کنند و در بقیه این کشورها این ماجراها رسماً وجود ندارد. باید هر سوال را در ظرف زمانی و مکانی خودش بسنجیم و به موقعیت خودش ببریم. ۶۰۰ سال پیش یک نفر به نام پاپ کل جهان مسیحیت را اداره می کرده است و عین آن را الان در کشورهای مثل ایران و پاکستان و کشورهای این چینی می بینیم که قانون اساسی آن ها بر پایه قرآن و یک دین است که به نظر من این تغییر خواهد کرد. من ۶۲۰ سال دیگر زنده نخواهم بود که

بینم کشورهای مسلمان در چه وضعیتی هستند اما همین اندازه می دانم که در وضعیت فعلی نخواهد ماند و به نظر من در مجادله امروز ما نباید دشمنی با اسلام داشته باشیم چونکه در اصل و اساس اسلام ابرادی به همجنسگرایی وارد نیامده است. تنها در عمل یکسری واکنشها رخ داده است.

آیا می توان با یک نگاه کلی وضعیت همجنسگرایی در اروپا را نگاه کرد؟

نه! به نظر من چونکه وضعیت همجنسگرایی در اروپا یک چیز واحد نیست. همانطور که گفتم وضعیت آن در لهستان و هلند و فرانسه و ... متفاوت است اینها همه اروپا هستند اما با تعاریف متفاوت، اما تنها یک نقطه مشترک دارند و آن اینکه همه اینها دارند به سمت مثبت پیش می روند و به سمت پیشرفت و اهمیت همجنسگرایان تلاش می کنند.

در بین کشورهای اروپایی کدام کشور هست که به نوک قله برابری حقوق همجنسگرایان رسیده است؟

به نظر من اسپانیا، چونکه اتفاقی که در مورد ازدواج همجنسگرایان افتاد ما همه تعجب کردیم و با ناباوری شاهد آن بودیم. اگر چه نظر شخصی خود من نسبت به ازدواج بین همجنسگرایان چیز متفاوتی است ولی این نظر سایر دوستان بود که ازدواج آخرین قله ای است که برابری حقوق را می رساند. در فرانسه یک قانون "پاکس" خارج شد و یک گواهی صادر می کردند که این ها با هم پارتنر و شریک جنسی هستند که دولت از ترس کلیسای کاتولیک ازدواج را قبول نمی کند. این ها برابری نیست. برخی می گویند نیمه برابر است من اصلا چیزی را به نام نیمه برابر قبول نمی کنم، انسان یا برابر است یا نیست! اما در اسپانیا چنین نبود، یک قانون چند خطی تصویب شد که به موجب آن همانطور که یک زن و مرد با هم ازدواج می کنند دو زن و دو مرد هم می توانند با هم ازدواج کنند. این برابری است و به نظر من اسپانیا به این درجه از برتری رسید.

گفتید که مایل نیستید انرژی ابلگا برای ازدواج همجنسگرایان هدر رود، دلیل خاصی دارید؟

بله، به نظر من بحث ازدواج آن چنان ثابت و پایدار نیست اگر غیر از این بود الان آمارهای کلی جهان نشان نمی داد که بیش از نیمی از ازدواج های دگرجنس گرایان به طلاق منجر می شود. خوب ممکن است این امر بر سر همجنسگرایان هم بیاید و به نظر

من پیگیری کردن ماجرای ازدواج همجنسگرایان در آینده
تاثیر مثبتی برای همجنسگرایان ندارد.

آیا ایلگا تا کنون برای پناهجویان همجنسگرا فعالیتی کرده
است؟

هم بلی و هم خیر! ما تا به حال فعالیتی به صورت
انفرادی برای پناهندگان انجام نداده ایم چون که
قدرت‌مان نمی‌رسد و تعدادشان آنقدر زیاد است که
اصلا به سایر فعالیت‌هایمان نمی‌رسیم. تنها در چند
مورد، فعالین خود ایلگا نیاز داشتند که مجبور به
بررسی بودیم اما به طور کلی برای پناهندگان
همجنسگرا فعالیت‌هایی می‌شود. مثلا پس از این
اتفاق اخیر در ایران سازمان‌های عضو ایلگا در
کشورهای پناهنده پذیر اقداماتی را انجام دادند و برای
مشخص کردن حق پناهنده‌پذیری همجنسگرایان
ایرانی تلاش می‌کنند و لابی می‌کنند و جواب‌های
مثبتی را دریافت کرده ایم.

در مورد وضعیت همجنسگرایی در ایران چه نگرشی دارید؟
همجنسگرایان ایرانی ممکن است به دلیل نداشتن
ارتباط با نهادهای خارجی متوجه این مسئله نباشند اما
حکومت ایران در فعالیت‌های اخیرش نسبت به
شهروندان همجنسگرایش بسیار پر سر و صدا عمل
کرده است که تا به حال عمل نکرده بوده و بهتر است
بگوییم این سر و صدا را به صورت عمده سازمان شما
به گوش مابقی رسانده است. ایلگا در این مورد برنامه
هایی دارد و مایل است با مسولین جمهوری اسلامی
ایران وارد بحث شود اما هنوز به نامه‌ای که نوشته ایم
پاسخ نداده‌اند. چون که در این قرون هر دین و یا
حکومتی می‌خواهد باشد این رفتارها را تنها
وحشیگری می‌نامند و به نظر من این واقعه اصلا با
هیچ منطق و مدنیتی همخوانی ندارد. اما مطمئن
هستم که روزی این واقعه از حرکت خواهد ایستاد. چه
موقع، اصلا نمی‌دانم فقط مطمئن هستم که تمام
خواهد شد. من خودم شخصا از صمیم قلب ناراحت
هستم و با تمام قلبم خودم را کنار آن‌ها احساس می
کنم. آن‌ها باید بدانند و مطمئن باشند که
همجنسگرایی گناه نیست، خلاف نیست، عیب
نیست، کسی که با آن‌ها این چنین می‌کند شایسته
این القاب است. عشق و محبت به انسان در هیچ
دینی منع نشده است. به سبب دوستی و محبت،
کشتن یک نفر در هیچ دین و مذهبی خوشایند نشان

داده نشده است. اگر شخصی می‌گوید که دین گفته
باید بکشید، من اعتقادی ندارم که آن شخص درست
می‌گوید. پیام عشق و دوستی امر را برای
همجنسگرایان ایرانی می‌فرستم و می‌دانم که آن‌ها
در وضعیتی زندگی می‌کنند که اصلا شایسته تاریخ و
هویت سرزمینشان نیست و بسیار برای آن‌ها سخت و
سنگین است. باید بگویم که هستند افرادی که به
خاطر آنها تلاش می‌کنند و روزی فراخواهد رسید که در
آزادی به دور از سختی و جزا و مجازات و اعدام، توهین
و تجاوز و ... مملو از عشق زندگی خواهند کرد.

در آخر برای سازمان همجنسگرایان ایرانی چه خواهید
گفت؟

به شما تبریک می‌گویم. برای همجنسگرایان سازمان
هایی مثل شما به شدت از هر نظر احتیاج است. هم
از نظر پایدار نگه داشتن و هم از نظر تنها نگذاشتن، این
فقط معطوف به همجنسگرایانی که در ایران زندگی
می‌کنند نیست بلکه شامل ایرانیان خارج از ایران هم
است. اگر ده‌ها سازمان مثل شما هم در ایران باشد
من مطمئن هستم که ایران و ظرفیت فرهنگی و
تاریخی آن توانایی اداره آن را دارد. هم اکنون شما
فعالیت همه آن‌ها را انجام می‌دهید و به اصطلاح به
جای همه آنها تلاش می‌کنید و به همین جهت به
شما تبریک می‌گویم. باید به همجنسگرایان ایرانی
بگویم که دگرجنس‌گرایان و یا سایرین شاید از شما
دفاع کنند و به یاریتان بشتابند اما کار شما را به جای
شما انجام نخواهند داد! و در پایان هیچ کس
همجنسگرایان ایرانی را نجات نخواهد داد به غیر از خود
همجنسگرایان ایرانی.

ممنون که وقتتان را در اختیارمان گذاردید و ما هم
خوشحالیم که عضویت ما در سازمان ایلگا به عنوان نماینده
ایران پذیرفته شد و تا آزادی همجنسگرایان ایرانی پا پس
نخواهیم کشید.

برای دوست‌یابی و ساخت پروفایل

می‌توانید از این سایت استفاده نمایید

www.iranianpersonals.com

هدف ما در زندگی چیست؟

سامان - تهران

(این متن به پیشنهاد نویسنده لحن عامیانه دارد)

من هم یک پسر جوان همجنسگرا هستم. در تهران زندگی می‌کنم و شاید خیلی از شما که این مطالب را می‌خوانید من رو بشناسید. اینرو گفتم که بدونید از مریخ نیومدم، اون ور دنیا هم نیستم، تو همین تهرونم، بین شماها.

هدف ما چی هست؟ یک عده از ما وقتی می‌فهمیم که گی هستیم فکر می‌کنیم این شغلمون هست! و فقط باید بشینیم و بهش فکر کنیم و ببینیم که چه خاکی تو سرمون بریزیم. گروه دوم قبل از این که بفهمند هموسکسوال هستند و نمی‌تونند با جنس مخالف باشند، روابط سکسیشون رو اونقدر گسترش می‌دهند که به یک بیماری روحی مبتلا می‌شوند. این بیماری زمانی به اوجش می‌رسه که می‌فهمند که کاملا گی هستند و این رو از دید هرزگیشون در این مدت می‌بینند! گروه سوم مثل بقیه آدم‌ها (دگرجنسگرایان) چشمشون رو می‌بندند و روابط متعددی رو با آدم‌های مختلف ادامه می‌دهند. هفته ای ده بار با ده آدم مختلف سکس می‌کنند، ماهی سه بار عاشق می‌شوند و چهار بار به هم می‌زنند. بین چهار تا زوج رو به هم می‌زنند و ... که همه ما دور برمون از این آدم‌ها زیاد دیدیم!

بعدش آقایون (یا خانوم‌ها!) وقتی سنی ازشون گذشت یهو می‌بینند خودشونند و خودشون! حتی اگر

واقعا عاشق کسی باشند طرف بهشون اهمیت نمیده چون میدونه شاید فقط خواجه حافظ شیرازی با ایشون برنامه نداشت! بعدش هم به این نتیجه می‌رسه

که باید قرص بخوره و راحت بشه!

گروه بعدی، کسانی هستند که در اثر شکست احساسی دیگه به روابط پایدار اعتقاد ندارند و فقط ترجیح می‌دهند سکس کنند و پایبند نشوند و تمام

چیزهایی که یک روز براشون ارزش بوده بی ارزش می‌شود.

بابا یک کم به خودمون بیایم اگر قبول کردیم که گی هستیم پس باید این رو هم قبول کنیم که بیمار نیستیم فقط اقلیت هستیم. گی بودن دلیلی بر هرزگی نیست. بابا دست برداریم از این زندگی نکستی! چرا به فکر تشکیل یک خانواده نیستیم؟ خودمون و عشقمون زیر یک سقف. فکر نکنید که من یک ترنسکشوال هستم و دلم شوهر می‌خواد (البته هیچ توهینی به ترسجندهای عزیز نمی‌کنم)، نه مثل استریت‌ها اما با همجنسانمون یک رابطه‌ی پایدار رو آغاز کنیم. شاید امروز نشه که بریم زیر یک سقف اما سن که بالا می‌ره! بابا مامانمون وقتی می‌بینه زن نمی‌گیریم (یا برا لزیب‌ها شوهر نمی‌کنیم) مخالفتی با جداییمون از خونه نمی‌کنه...

هیچ موجودی نیست که تنوع طلب نباشه، اما باید جلوش رو بگیریم. نمی‌گم که خدا سوسکمون می‌کنه، نه! این روش زندگی روحمون رو خرد می‌کنه، خودمون هم نمی‌فهمیم. بعد یک روز می‌بینی یک خلا [روحی] داریم که هرچی سکس می‌کنیم خالی‌تر می‌شه. در این دو سه دهه اخیر دنیا و مخصوصا غرب، به سمت آزادی قدم‌های مثبتی برداشت ولی به نظر من خیلی جاها هم انسان جایگاه خودش رو به قهقرا کشید. هرزگی طبیعی‌تر شد علنی‌تر شد و به همه جای دنیا سرایت کرد. نمی‌گم قبلا نبوده، چرا بوده اما علنی نبوده. حرف من فقط در مورد گی‌ها نیست بلکه بیشتر در مورد دگرجنسگراها هست!

در تمام فیلم‌ها، موزیک ویدیو‌ها، نشریات و ... بی‌بند و باری ترویج داده می‌شه و این مسئله خیلی از جاها رو تحت تاثیر قرار داده. این‌ها رو فکر نکنید فقط حرف من هست چند وقت پیش هم از رادیو فردا شنیدم بچه‌های آمریکایی تمایلی به سکس قبل از ازدواج و تعدد شرکای جنسی ندارند. چرا؟ چون تاجر منفی رو تو روابط خانوادگیشون دیدند.

حالا برمی‌گردیم به مسایل همجنسگرایان، درست هست که ما مانع متعددی برای زندگی کردن با



آیا چیزی به نام زبان زنانه وجود دارد؟

مهشید راستی

در دهه شصت و هفتاد اروپا، زبان شناسی و تحقیقات جنسیتی و حتی تحقیقات فمینیستی از زبان زنانه سخن می گفت. این نظریه ادعا داشت که زنان زبان خود را دارا می باشند و به زبان خود سخن می گویند و می نویسند. در نگرش تحقیقاتی این زمان، زبان زنانه به زبانی پاسیو، احساساتی، مفعولی، غیر منطقی و کمی تا قسمتی آشفته ارزیابی می شد، در حالی که زبان مردانه اکتیو، دارای نظم، فاعلی و منطقی معرفی می شد. این مسئله در کتاب های مختلف که داعیه شناخت جنسیتی دو جنس را داشتند نیز خود نمایی می کرد. کتاب هایی مثل مردان مریخی و زنان ونوسی، پاسیویته زنان را در تمام امور روزمره و کاری اثبات و تثبیت می کرد.

با رشد و توسعه علوم اجتماعی و همه گیر شدن فمینیسم، شناخت جنسیتی نیز گسترش یافت و این شناخت تاثیر خود را در زبان شناسی نیز گذاشت.

خانم اوا ارشون، محقق زبان شناس و فمینیست دانشگاه اوئو در سوئد معتقد است که چیزی به نام زبان زنانه وجود ندارد، هم چنان که چیزی به نام زبان مردانه نیز وجود ندارد. آن چه هست تنها زبان فرادست و زبان فرو دست است. او معتقد است که زنان پیش از این، این موقعیت و مهلت را نیافتند تا زبان اختصاصی برای خود پرورش دهند و تولید کنند و آن چه تا کنون به نام زبان زنانه معرفی می شد، نمونه واضح زیر دستی زبان جنسیتی است که امکان رشد و مهلت زاد و ولد نیافته است. او با اشاره به نگاهی که در زمان تاریخی یونان ارجح بود و خصوصیات زنانه و مردانه را معرفی می کرد، معتقد است که هر آن چه که به زبان زنانه نسبت داده شده است (پاسیویته، احساسگرایی و آشفته گی و غیر منطقی) همان خصوصیات است که معرف زنانگی در یونان باستان بوده است.

رادیکال فمینیست های آمریکایی معتقدند که زبان در طول تاریخ قلمرو مردان محسوب می شد. این مردان بودند که همواره بر حیطه های زبانی تسلط داشتند و معانی و بار کلمات را تعیین می کردند. از آن جایی که ارزشها و تجارب زنانه غالباً با ارزشها و تجارب مردانه متفاوت بود، برای زنان بسیار مشکل می بود که

معشوقمون داریم، اما این دلیل همیشه که روح و بدن خودمون رو به تباهی بکشیم. همه جا حرف از ایدز و کاندوم هست، اما اگر روابط نامتعارف نبود ایدز هم آنچنان گسترده نمی شد. دوستی به من می گفت در اروپا چیزی به نام ازدواج وجود نداره. زنی اگر بچه خواست یک شب میره دیسکو و ... بعد از چند ماه مامان میشه! بدون این که بچه بدونه باباش کی هست! درست هست که غرب در بسیاری از جاها پیشرفت کرده اما جاهایی هم صدمه خورده و هنوز هم داره می خوره. واقعا من که خودم یک گی هستم به استریت ها حق می دم که از ما گی ها بدشون بیاد! این کارنوال هایی که گی ها در دنیا راه می اندازند شرم آور هست. دقیقا مثل این می مونه که فرض کنید که می خواهیم زن ایرانی رو به دنیا نشون بدیم، بعدش یک مشت روسپی رو بدون لباس تو خیابون راه بندازیم. خوب همه فکر می کنند زن ایرانی روسپی هایی هستند که لباس هم تنشون نمی کنند! مسلم هست که همه بدشون میاد و ما رو مریض می دونند. چرا توی این کارنوال ها آدم هایی با سر و وضع معمولی زیاد نیستند؟ یعنی آیا همجنسگرایانی که تحصیل کرده و از درجات اجتماعی بالا هستند اینقدر کم هستند؟

نه! والله خود من هم حاضر نیستم در همچین فستیوال هایی شرکت کنم. البته به نظر من بعضی از این فستیوال هایی که کثیف هست رو افراد هموفیبا راه می اندازند که تنفر مردم رو بیشتر کنند. باید به بقیه بگم که: ما از جهنم نیومدیم. مثل شما ایم. فقط گرایش جنسی و احساسی ما فرق دارد...



و اما حرف آخر: آزاد باشیم، آزاد زندگی کنیم، اما با آزادی زیاد روح و جسممون رو پژمرده نکنیم.

باز هم پارک دانشجو

صبا راوی - نماینده سازمان در هلند

دروود به تمامی دوستان، به سازمان قول داده بودم که مطالبی رو در ارتباط با پارک دانشجو آماده کنم. از زمانی که کشورهای اروپایی در نامه های خودشان اسمی از این پارک بردند اطلاعات موثقی ارسال شده که مامورینی از سفارت کشورهای اروپایی به این پارک رفتند و به دنبال همجنسگرایان گشته اند و حتی با ایشان رابطه جنسی برقرار کرده اند!



از برخی کشورها شخصا افرادی فرستاده شدند که نه تنها برای سکس بلکه برای جمع آوری اطلاعات به این پارک می روند و همجنسگرایان ایرانی در این پارک غافل از این مطلب هستند و چون این افراد اروپایی هستند برایشان هیجان آور است که با یک چنین فردی در ایران سکس داشته باشند! و حتی آن قدر به این افراد اطمینان می کنند که همه چیزشان را می گویند. هر مطلبی که برای ما ایرانی ها اهمیت ندارد ولی در نامه های سفارتی از آن استفاده های مهم شده و در ارزیابی سالیانه برای دادن اقامت به ایرانی ها استفاده می شود. تنها یک دسته معدود از افراد از این امر خبر دارند. در نتیجه دولت های اروپایی حتی اگر این اشخاص در ایران جانشان در خطر باشد به آن ها اقامت نمی دهند و یا خیلی سخت می دهند. ما همجنسگرایان هم از این قاعده مستثنی نیستیم. البته امیدوارم که با کمک COC و PGLO بتوانیم به یاری اینان بشتابیم. در هر حال در پارک دانشجوی تهران مثل تمام پارک های دیگر دنیا از هر قشری وجود دارند از محصل تا همجنسگرا، از زنان تن فروش تا روحانی و آخوند. این به هیچ دلیلی نیست که همجنسگرایان در این پارک به آزادی مشغول سکس و تفریح می باشند.

آیین چراغ، خاموشی نیست!

نظرگاه ها و تجارب خود به "زبان مردانه"، "ترجمه" کنند و به گوش همگان برسانند.

آیا زنان باید به زبان مردانه سخن بگویند؟ جواب منفی است. استفاده از زبان مردانه برای زنان موجب می شود که کلام ایشان از تجربیات زنانه تهی شود و این امر موجبات بیگانه شدن کلام با دنیای زنان را فراهم می آورد. مذاکرات افراد تنها زمانی می تواند متحقق شود که فرد بتواند تجربیاتش را با کلمات خودش پوشش دهد

ویژه نامه پیش شماره نهم

اعتیاد و مواد مخدر

این ویژه نامه را حتما مطالعه نمایید و به دوستان خود نیز معرفی کنید

اعتیاد را در بین همجنسگرایان ریشه کن خواهیم نمود

بی تو و با تو!

نیما

غم بی کرانم اما راهی جز امید به تو ندارم
بار گرانم اما جز بار تو چیزی ندارم
همه چیزم تویی و همه کسم تویی
تویی تنها راه و رهایی بخش من
تویی شنوای ندای من
تویی خواستار خواهش من
بی تو هیچم
بی تو پوچم
بی تو آنم که هیچ کس او را نخواهد
با تو همه هستم
با تو آنم که همه در آرزوی آن خواهند بود
ای همه کس من
ای یار من
ای دلداده من
ای خدای من
ای شنوای رازهایم
ای بینای نیازهایم
اکنون تو را بیش از پیش میخوانم و بر تو نیازمندم
هم خودم و هم تمامی دوستانم را
نیازمند حمایت تو می دانم
ای همه کس من
حامی ما باش و ما را هر چه زودتر شامل این نعمت
دیگر خود گردان
من سازنده قصه هایی خواهم شد شیرین
من سازنده خانه هایی خواهم شد گرم و حمایت کننده
من آن خواهم شد که نیاز خواهد بود.
اما این همه نیازمند توست و حمایت سریع تو
بر من روا دار هرچه سریعتر ای خدای من

اول دسامبر برابر با دهم آذرماه

روز جهانی ایدز

را گرامی می داریم.

البته دولت های اروپایی به فکر منافع خودشان می باشند و به دنبال بهانه ای هستند که اقامت به پناهندگان ندهند. پس می گویند در پارک دانشجو همجنسگرایان همدیگر را ملاقات می کنند و دولت هم کاری به آن ها ندارد!

در حدود سه سال پیش پسری که حتی به دنبال تغییر جنسیت خودش بود به نام شهرام شمالی توسط بسیج کشته شد و هیچ نام و هیچ عکسی از او در هیچ روزنامه و اخباری منتشر نشد زیرا در ایران هیچ وکیلی حق ندارد از یک همجنسگرا دفاع کند. کشورهای اروپایی این را خوب می دانند و از سکوت همجنسگرایان ایرانی سواستفاده می کنند.

وظیفه شما و ما این است که با جلسات متعدد و دیدارهای پشت سر هم با سازمان های حقوق بشر و با مشارکت با سازمان های همجنسگرایی این اعدام های مخفیانه و وحشیانه را بازگو کنیم. اگر ما این کار را نکنیم هیچ کس دیگری به فکر ما نمی باشد، اگر ما بنشینیم و بگوییم ما که سرمان درد نمی کند چه کار داریم به این کارها! هیچ پناهنده ایرانی همجنسگرا جواب نخواهد گرفت و دولت ایران هم به راحتی و مخفیانه به اعدام همجنسگرایان ادامه خواهد داد و دولت های اروپایی هم هر وقت به یک بهانه سرپوش سر مسئله می گذارند!

کاری که به عهده ی ماست بسیار سخت است ولی مهم و انجام شدنی می باشد فقط با کمک به همدیگر و اعتماد به نفس می توانیم موفق شویم. شهرام شمالی های بسیاری در ایران کشته شده اند نه تنها با اعدام بلکه با روش های بسیار متعدد دیگر در ایران که من و شما نمی دانیم. مثل تزریق مواد مخدر و یا سرنگ هوا به زور! اما بعد یک همجنسگرای اروپایی می رود به پارک دانشجو و با یک گزارش سالیانه و بی محتوا و بی اساس بر می گردد که تصمیم اداره دادگستری هم بر آن اساس می باشد و این غفلت ها و ندانم کاری ها باعث ایجاد مشکل برای همه می شود نه تنها خود آن ها.

بیاید هوشیارانه قدم برداریم و به برای هر کسی سفره دلمان را نگشاییم و با دروغ ها و کلاس گذاری ها با سرنوشت افراد بازی نکنیم. پیروز باشید.

نگاه من: زن فقط انسان است، باور کنیم

نسرین الماسی

هیچ فکر کرده اید برای این که حقوق زن را بجا بیاوریم. حقوق عجیب و غریب را نمیگویم همان حقوق ابتدایی

را میگویم که در مورد خودمان خوب میشناسیمش و بجایش میآوریم و اگر کسی مراعاتش نکرد آشکار و پنهان به او درس ادب میدهیم تا یاد بگیرد و ما را رعایت کند - منوطش میکنیم به این که چقدر زن "خوبی" است یا بد، چقدر "خانم" است یا "شر"، "مهربان" است یا "سنگ دل"، "خوشگل" است یا "زشت"، "چاق" است یا "لاغر"، "درون گرا" است یا "برون گرا" و همین طور بگیرد و پیش



بروید تا برسیم به این که آیا حق و حساب مرا میدهد تا او را بجا آورم و حقوقش را رعایت کنم! و البته فرهنگ جامعه هم کاملاً در این زمینه با ما همراه و همدل است و دست ما را به راحتی باز میگذارد که هر جا قادر بودیم و مایل بودیم حقوق او را زیر پا بگذاریم و احتمالاً به صرافت این هم نمی افتیم و یا کم میافتیم که بگویم خارج از اراده و خواست ما "من" موظف است حقوق زن را به رسمیت بشناسد همانطور که حقوق خود را.

نمونه اش جدایی های تلخ و رنج آور است که به جای طی کردن مراحل متمدنانه و شهروندانه تبدیل میشود به میدان خصم و انتقام گیری. نمونه اش عدم استقلال مالی ست، نمونه اش تصمیم گیریهای منفعت طلبانه و فرصت طلبانه یک جانبه است. به خواسته های زن که میرسیم بلافاصله معیارهای فرهنگ "خودی" و "ناخودی" سر میکشند و حضور سمج و مزاحم خود را به ما تحمیل میکنند و دست ما را باز میگذارند برای این که بیش از هر زمان دیگری محور و اصل را منفعت طلبی شخصی مان قرار دهیم. براساس الگویی که از آن تغذیه میکنیم زن یا فرشته است - مقدس است و ایثارگر (خودی ست) - که نیازی به بجا آوردن ما ندارد و ما عاجزیم به عرش کبریایی او دست یابیم به همین دلیل هم تنها رهاش میکنیم تا در تنهایی خود همچنان "مقدس" بماند، و یا دیوست و هیولا (ناخودی ست) که محترم شمردن حقوق چنین کسی دور از شرط عقل و

منطق است، پس همان به تا با تمام امکانات موجود او را پس برانیم تا در تنهایی خود زشت تر و هیولاتر شود! تا زمانی که این الگو را در ذهن و کردار خود نشکنیم و به زن فقط به عنوان یک انسان با تمام ابعاد انسانی ننگریم بنابه موقعیت و منفعت و فرصتی که نصیبمان میشود با این مسئله برخورد میکنیم و مروج فرهنگ زن ستیز دیو و فرشته نگر هستیم و در تولید این فرهنگ ضد انسانی شریکیم و پرنقش!

در چنین فرهنگی حقوق زن به عنوان یک حق مسلم مطرح نیست و اگر کسانی از ما آن را مراعات میکنند بابت آن مراعات برای خود امتیازی خاص قائل میشوند و رعایت این امر را به منصف بودن و خوب بودن خود نسبت میدهند و نه پذیرش یک

اصل مسلم رعایت کردنی، و به همین دلیل هم هر وقت اراده کنند و از "منصف" بودن خسته شوند میتوانند از این امتیاز خود چشم بپوشند و چشم پوشی از این امتیاز به معنای سلب حقوق زن است و اشکال کار درست در همین جاست که با حقوق زن موردی برخورد میشود و نه به صورت یک مسئله قانون مند و خدشه ناپذیر. در چنین فرهنگی، با چنین معیارهایی تنها حقوق زنان نیست که با آن موردی برخورد میشود و براساس میل و سلیقه و منفعت محق یا غیرمحق تشخیص داده میشود، که حقوق ملیتها و اقلیت ها هم با همین معیارهای الکن "ناخودی" نادیده گرفته میشوند و فرهنگ اتوریته طلب و سالارمحور با قلدنمنشی خواهان از بین بردن هرگونه تفاوت و دیگرخواهی و دیگری بینی میشود و هر نوع هویت طلبی را دشمن خود میپندارد و سعی در نابودی آن دارد. برای همین هم هست تنوع فرهنگی و زبانی را اصلاً تاب نمیآورد. چرا که تنوع و کثرت و تفاوت یعنی رعایت اصل آزادی و دموکراسی که برای فرهنگ "خودی" و "ناخودی" بزرگترین آفت بشمار می آید.

در پناه دموکراسی و نبود فرهنگ "خودی" و "ناخودی" انسان میتواند با دیده تردید و شك به مسائل نگاه کند و کمی ها و کاستی ها را ببیند و در پی چاره و راه حل برای آن باشد.

بابک - پاریس

یک سوال که همیشه پرسیده می شود. چه کسی نقش مرد را بازی می کند و چه کسی نقش زن را؟ من فکر می کنم چون اصلوب افراد دگرجنس گرا و طبقه بندی آن ها برای نهاد خانواده باید یک مرد و یک زن وجود داشته باشد و خیلی ها این تصور را دارند که زنان همیشه مفعول هستند و مردان فاعل. (برتر بودن جنس فاعل) به همین دلیل نگاه اشتباهی را به ما همجنسگرایان دارند.

بارها برای من و شریک همجنس پیش آمده که درباره نقش زن یا بودن ما سوال شود که کدامین ما زن و کدام مرد هستیم! و ما توضیح دادیم که در درجه اول عشق تنها سکس نیست و از این موارد بالاتر است چه رسد به این که بخواهیم نقش ها را تعیین کنیم.

حتی بین یک زن و مرد، مردها به طور مشخص تر ارضا می شوند و از نظر فیزیکی قابل مشاهده هست و فکر می کنم برای زن ها هم با این که از نظر فیزیکی ارضا شدن آن ها قابل مشاهده نیست اما تا زمانی که ارضا نشوند دست از کار نخواهند کشید و آن ها (زن ها) می دانند که چگونه به حد لازم برسند.

به هر حال هم زنان می توانند فاعل و مفعول باشند و هم مردان می تواند هر دو نقش را داشته باشند و در رابطه مرد با زن هم همین طور می باشد.

ناگفته نماند در امورات جنسی هزاران راه نهفته هست که نمی توانیم آن ها را به سادگی توضیح دهیم.

حکایت با صبا

نام ویژه نامه ای است که به دلیل فیلتر بودن سایت در ایران در بردارنده بیانیه ها، اطلاعاتی ها، گزارشات و ... می باشد.

دومین ویژه نامه آن منتشر شد

شما می توانید با ارسال نامه ای به pglo@pglo.org آن را درخواست نمایید تا برای شما ارسال شود. لطفا ذکر نمایید که کدامین شماره را مایل به دریافت هستید.

آرین - گونه ای دیگر

در هشتمین پیش شماره ماهنامه چراغ (آبانماه ۱۳۸۴) مطلبی خواندم تحت عنوان "همجنسگرای واقعی چه کسی است؟" نوشته دوست عزیز رضا (ویلاگ همگون) که به نظرم بسیار مفید آمد و دوستان را به خواندن آن دعوت میکنم. اما نکته ای در این نوشته توجهم را جلب کرد که میخواهم در رابطه با آن کمی بنویسم.

مقاله گفته شده سعی دارد با دسته بندی و بررسی رفتاری افرادی که با همجنسان خود نزدیکی دارند، به معیاری برای تعیین همجنسگرایان واقعی دست یابد. اما نکته ای که وجود دارد در مورد سومین دسته ایست که معرفی شده اند. در معرفی این دسته آمده که "دسته دیگر ... گی بوده ولی توسط فشارهای خانواده و مذهبی تن به ازدواج با جنس مخالف داده اند... اینها را هم نمیتوان گی اطلاق کرد". نویسنده پس از معرفی دسته های دیگر و انتخاب یکی از این دسته ها به عنوان همجنسگرایان واقعی می افزاید "افراد غیر از این گی نیستند بلکه اشخاصی هستند که به جای مغز با آلت تناسلی خود فکر میکنند". شاید اگر جمله اخیر گفته نمیشد و یا عنوان مقاله به چیز دیگری مثلاً "همجنسگرایان مناسب برای ایجاد رابطه تغییر می یافت مشکلی وجود نداشت. ایرادی که بر این مقاله وارد است خارج کردن دسته سوم، از گروه همجنسگرایان است (البته ممکن است منظور نویسنده چنین نبوده باشد اما برداشت خواننده این چنین میباشد). موضوع بالا این شائبه را بوجود می آورد که همجنسگرایی موضوعی است رفتاری و اکتسابی نه یک خصوصیت ذاتی، چرا که اگر فردی با جنس مخالف به هر دلیلی ازدواج کرد دیگر همجنسگرا نخواهد بود. این موضوع مانند آن است که بگوییم افرادی که با همجنس خود نزدیکی داشته اند دیگر دگرجنسگرا محسوب نمیشوند! اگر این موضوع را بپذیریم همجنسگرایی را هم میتوان با روشهای تربیتی و آموزشی به دگرجنسگرایی تغییر داد که البته می دانیم چنین نیست.

از طرف دیگر همانطور که نویسنده مقاله اشاره کرده، همجنسگرایانی که به ازدواج با جنس مخالف تن در

داستان زندگی من

کیان

این داستان را شاید خوانده باشید، حدود یک سال پیش این داستان در سایت سازمان قرار گرفته بود. اما به دلایل ویژه ای کیان عزیز تصمیم گرفت که داستانش از سایت برای مدتی برداشته شود و حال دوباره مایل بوده که داستانش را منتشر کنیم تا دوستان و هم احساسانش از آن مطلع شوند و از تجربیات او آگاه شوند. شاید تاریخ آن گذشته باشد اما نکات قابل توجهی در این داستان طولانی هست که اهمیت انتشار آن را ضروری می کرد. تصمیم داشتیم که در یک قسمت آن را چاپ کنیم اما احتمال دادیم که نکاتی از آن تحت تاثیر طولانی بودن قرار گیرد بنابراین آن را در چند قسمت منتشر می نمایم. داستان را از زبان خود کیان می شنویم:

سلام

قبل از شروع داستانم می خواهم از بچه های این سازمان تشکر کنم که بسیار عاقلانه درصدد درست کردن سازمانی هستند که ما همجنس گرا ها را جوری که هستیم نشان بدهند که بعضی هایمون دارند همدیگر را معرفی می کنند. لطفا قبل از شروع کردن به خواندن داستان به نکات زیر توجه کنید.

۱- مطمئنا خیلی ها داستان ها و Web log های داخل سایت های ایرانی رو خواندند من در داستان زندگی من سعی می کنم که مطالبی رو که قبلا گفته شده رو به اختصار بیان کنم.

۲- سعی دارم این مطالب جوری باشه که افراد عادی هم که اگر بخوانند بفهمند که ما کی هستیم و چه کاره هستیم هم بتوانند درک کنند و به راحتی بفهمند. ۳- به تمام کسانی که به دنبال مطالب سکسی و این جور داستانها هستند پیشنهاد می کنم که شروع به خواندن این داستان نکنند چون از این خبرها زیاد نیست!!!

۴- من فقط نظراتم رو می گویم و قصد توهین و جسارت و تحقیر ندارم اعم از Gay ها در هر موقعیت سکسی و She male ها و Transsexual ها. پس اگر چیزی توی این داستان گفتم به دل نگیرید.

می دهند جزو نگون بخت ترین افراد هستند که ستم زیادی بر آنها روا میگردد. این افراد در زندگی خود زجر زیادی را متحمل میگردند که خود مسبب آن نیستند. کسانی که به دلیل ضعف فرهنگی، نبود اطلاعات مناسب و وجود تفکرات اشتباه جامعه خود را وصله ناجور، گناهکار و یا بیمار میدانند و گاهی دلیل ازدواج آنها امید به دور شدن از گناه!، بهبود و یا شفا می باشد. بسیاری از این افراد هنوز هم واژه همجنسگرا به گوششان نخورده و فکر میکنند امیال شیطانی دست از سر آنها بر نمیدارد. دسته دیگر هم وقتی متوجه شده اند که دیگر کار از کار گذشته و مسئولیت يك خانواده را بعهده گرفته اند. شرایط این افراد مانند هنرمندی است که به اجبار زمانه به اردوگاه کار تبعید شده باشد بنابراین نسبت دادن جمله دوم به این افراد که تنها با آلتشان فکر میکنند کم لطفی است. برای درک بهتر شرایط این افراد با یکی از آنها گفتگویی داشته ام که بزودی برای مجله چراغ ارسال خواهم کرد.

من و تو

فرهاد



سینه ام لبریز از حرفهای نگفته
چشمانم در جستجوی یک نگاه آشنا
و قلبم مالمال از عشق
با یک سبد گل سرخ
و
امیدی به صلابت کوه
به دیدنت میایم
تا ترنم واژه های عشق را در نگاهم بخوانی
ای زیباترین آیت هستی
و
ای دلنشین ترین ترانه عشق
بیا تا دست در دست هم
چراغی در خور این خانه بیافروزیم
باشد تا تاریکی رخت خود را جای دگر افکند

۵- سعی نکنید نویسنده این گونه داستانها رو توی خودتون پیدا کنید چون باز هم به نتیجه نمی رسید. مشترک مورد نظر در دسترس نمی باشد!!!

۶- برای اینکه مطالبم بسیار خشک و غم انگیز نباشد سعی می کنم از مطالب طنز در این داستان استفاده کنم. پس آقایی که بد اخلاقند نخوانند.

۷- من مختصری از داستان زندگی رو می گم و بعدش سعی دارم به کسانی که مثل من فکر می کنند کمک کنم.

قبل از هر چیز لازم هست یادآوری بشه برای Straight ها که ما Gay ها نه مفعول (که اصطلاح عوامش رو خودتون میدونید) نه اواخواهر نه مریض و نه همجنس باز هستیم. زندگی ما بر این اساس هست که عاشق همجنس خودمون هستیم. مثل آدم و حوا. اما نه اینکه یک نفر نقش آدم رو بازی کنه و یکی دیگه نقش حوا. بله دوجنسی ها و اواخواهرها هم جزو گی محسوب می شوند و در همون رده هستند نه پست تر و نه والاتر اما تفاوت اینجاست که یک گی با ظاهر عادی رو کسی باور نمی کنه که گی باشه و بهش می گویند همجنس باز اما اواخواهر ها رو مریض خطاب می کنند و بهشون حق می دند که همجنس گرا باشند. در حالی که هر دو غلط هست. نه! اصلا هم ربطی به ژنتیک و انحراف ژنتیکی ندارد. پس انسانها به سه دسته تقسیم می شوند. Straight یا غیر همجنس گرا و Gay و Lesbian یا همجنس گرا نه همجنس باز و Bisexual یا دوجنس گرایان (هم تمایل به جنس مخالف و هم تمایل به جنس موافق)

یک چیز جالب این هست که Straight هایی که با همجنس سکس می کنند همجنس باز هستند نه گی ها. چون او نمی تواند عاشق یک همجنس خود شود پس ما نباید هرگز توسط بقیه تحقیر شویم.(چقدر هم بقیه این کار را نمی کنند)

یک جوک واقعی: یک روز از یک دگرجنسگرا پرسیدم که چرا خودت را مثل گی ها درست کردی گفت که مد شده! یعنی مردم نمی دونند که کی هستند و چی از این زندگی می خواهند! و حالا شروع داستان من: (تمام اسم هایی که به کار برده می شود غیرواقعی هستند)

من کیان هستم و ۲۲ سال سن دارم و ساکن تهران و الان دانشجوی هستم. بله من هم از اول حس می کردم که علاقه به جنس مخالف ندارم. اون هم از نوع خیلی بزرگتر. دبستان و راهنمایی گذشت و منتظر بودم که این حس با اینکه دوستش داشتم گورش رو گم کنه و جاش رو به حس علاقه به لیلی (با ژولیت فرنگی) بده. دیدم دبیرستان هم گذشت و این حس گورش رو گم نکرد که هیچ تازه بیشتر و رمانتیک تر هم شد. پرشیا بیار و باقالی بار کن.!(منظورم پژو پرشیا هست). اون اوایل حس می کردم که این حس مال من هست و هیچ کسی مثل من نیست و من توی این دنیا تنها هستم تا اینکه دستم به اینترنت رسید. اتفاقا وارد یک سایت گی خارجی شدم و تازه فهمیدم که من هم گی هستم. خیلی برام جالب بود که خیلی ها مثل من هستند اما فکر می کردم که فقط جنبه سکسی اون هاست تا اینکه وارد کلوب های ایرانی یاهو شدم چشمم باز شد. (اون زمان هنوز Chat room یاهو کامل نبود. البته تعداد بچه هایی که به نت دسترسی داشتند در اون زمان کم بود من از همون اول تصمیم رو گرفتم: من باید از همین الان کسی رو پیدا کنم که همیشه با من باشه مال خودم باشه برای همیشه. راستش از یک جهانی من آدم سنتی هستم اصلا علاقه ای به کسی که عاشقش نیستم نداشتم این رو کتیف می دونم و حس می کنم که نه جسمت با این سکس ارضا می شه نه روح. اگر کسی هم ارضا میشه مطمئنا معنی عشق رو نمی دونه و تنها با معشوقش نبوده که بفهمه که ارضای واقعی چی هست. این قضیه مال حدود ۶ سال پیش یا بیشتره نمی دونم! توی یکی از این کلوب ها نوشتم که یک Lover همیشه می خواهم و سنش می خوام که بالا باشه به چند دلیل ۱- به سن پایین حس ندارم ۲- کسی که سنش بالا باشه به نظر من بیشتر می تونه استقلال شخصیت داشته باشه و تکلیفش معلومه ۳- اصلا طرز فکرم بیشتر با سن های بالا می خورد حتی ۱۰-۱۵ سال بزرگتر تا سن های پایین. اما اشکال از من بود که هرگز بچه نبودم همیشه دوست داشتم که کسی باشه که دست های گرمش پناه دستم باشه و شونه هاش پناه اشکام. نه اشتباه نکنید من اصلا حالت های دخترانه ندارم نمی دونم چرا خلا همچین

کسی رو در وجودم حس می کردم! هر روز ایمل می زد و می گرفتم و هفته ای چند قرار می گذاشتم (توی خیابان) و بیشتر ناامید می شدم یا از نظر فرهنگ در یک ردیف نبودیم و یا تیپ، و یا هدف کثیفشون رو از توی چشماشون می خوندم بدون اینکه بفهمم. خوشبختانه یا متأسفانه همه از من خوششون می آمد و نمی شد به راحتی به طرف گفت که اون کسی که من می خوام نیست قدت کوتاه هست از نظر فرهنگی به من نمی خوری (اشتباه نشه من ادعایی ندارم اما خودتون می دونید که دو نفر با سطح طبقاتی مختلف با هم مشکل پیدا می کنند) نمی خواستم دل کسی رو هم بشکنم اما خوب این چیزی نیست که با رودروایسی بری جلو چون هم ضربه می زنی و هم ضربه می خوری. تا اینکه برای اولین بار کسی رو دیدم که لااقل از تپیش بدم نیومد.

بله بعد از قرارهای زیاد یکی رو دیدم که فقط ظاهرش بد نبود دقیقا تیپ مورد نظر من نبود. دو دل شدم که برم یا نرم اما رفتم جلو. سلام و علیک کردم و ۱۰-۲۰ دقیقه صحبت کردیم قدش از من تقریبا کوتاه تر بود و

پارکها و سینماها و کافی شاپ ها می گشتیم هر بار برام چیزی می آورد بیشتر کتاب چون می دونست که کتاب دوست دارم مخصوصا کتابهایی می آورد که خنده دار بود یا داستانهایی کوتاه. اولین کتابی که بهم داد روش نوشته بود: "تقدیم به کسی که برای یافتنش به خودم افتخار می کنم"

ولی خوب چون قرار بود این کتاب رو نگه دارم مجبور شدم این صفحه را جدا کنم. درسته که اون کسی نبود که من توی رویاهام دنبالش بودم هم از نظر ظاهری و هم از نظر قرص و محکمی. کم کم به ذهنم اومد که آیا می تونم با همچین آدمی ارضا بشم؟ و یک عمر زندگی کنم؟ موضوع تنوع طلبی و این چیزها نبود من هم هیچ قولی بهش نداده بودم. آدم رکی هستم و حاضر نیستم که هیچوقت تظاهر به چیزی کنم روز اول هم بهش گفته بودم که از نظر ظاهری تیپ من نیست. یکرز کلاهم رو قاضی کردم و گفتم که باید بهش بگم یا زنگی زنگ یا رومی روم. از هیچ نظر اون مردی نبود که من می خواستم. چشم تو چشم هم با چشم های خیس گفتم: سعید تو تیپ من نیستی

لاغر بود سنش هم حدود ۲۶ سال بود. باادب و شوخ و خوش لباس و مهربان بود. اسمش سعید بود. درنگاه اول می فهمیدی که دنبال سکس نیست. وقتی از هم جدا شدیم گفتم بذارم مدتی بگذره تا با هم بیشتر آشنا شویم شاید بتونیم با هم جور بشیم. مردی که از بچگی در ذهن من بود قد بلند و هیکل درشت و مهربان بود که سعید فقط مهربان بود. هفته ای یکبار همدیگر را می دیدیم. سینما می رفتیم و یا به یک کافی شاپ می رفتیم. ماشین نداشت یعنی اصلا گواهینامه نداشت چون دوست نداشت که سوار ماشین بشه و گرنه ماشین هم داشت. خیلی سعی کردم که گواهینامه بگیره اما زیر بار نرفت. میشه به همچین کسی تکیه کرد؟ کسی که نمی خواهد حتی عادی ترین کار را انجام بدهد؟ چهار ماه هفته ای یکبار دست توی دست هم توی

**IRAN STOP KILLING QUEERS!
STOP KILLING CHILDREN!**

لطفا این طومار را امضا کنید و به این ظلم و ستم ها اعتراض نمایید. متن طومار در این نشریه چاپ شده است.

**به کمپین بزرگ دفاع از حقوق
همجنسگرایان ایرانی بپیوندید.**

<http://new.PetitionOnline.com/IRGLO/petition.html>

**STOP KILLING QUEERS!
IRAN
STOP KILLING CHILDREN!**

همونطور که بهت گفته بودم، نمی خوام برات نقش بازی کنم و بگم که عاشقت هستم تو هر روز این رو توی گوش من زمزمه میکنی اما من جرات ندارم به دروغ این عشقی رو که از تو می گیرم به تو پس بدم می ترسم بیشتر ضربه بخوری آگه این رو بعد از چند سال به تو بگم، هیچی نگفت و رفت. به همین راحتی، غم رو می تونستی توی چشم هاش ببینی اما هیچی نگفت. این سکوتش همیشه توی گوشم هست. البته یکی دوسال بعد دیدمش و به من گفت که کیان فقط تو بودی که به من روراست بودی و هنوز دوستت دارم هر جا که باشی و با هر کسی که باشی خوش باشی.

نمی دونم کارم درست بود یا نه ولی بعدش فهمیدم که باید کسی رو پیدا کنم که تیمم باشه خوشبختانه همه از من خوششون می اومد اما متأسفانه من نتونستیم یکی از اون تیپهایی رو که هر روز توی دگرجنسگراها می بینم توی گی ها پیدا کنم. با خودم عهد بستم که بعد از سعید حتی یک لحظه هم با کسی بازی نکنم. البته این کار رو هم نکرده بودم. آذرماه بود. چندین ماه از جدایی از سعید می گذشت از کلوب ها هر روز چندین نامه دریافت می کردم وقتی که عکسشون رو می دیدم و یا قرار می گذاشتم بیشتر ناامید می شدم. یک روز تو Chat Room میزدم که:

" من ۲۰ ساله تهران + قد ۱۷۷ + وزن ۵۵ + BF می خوام + ۲۰ سال + ۱۸۰ + قد + ۸۰ + وزن + لاشی نیستم + لاشی ها پیام نفرستند."

انگار که می خواستم برم قصابی که قد و وزن می دادم و می گرفتم. اما از بس با آدمهای لاغر و کوتاه قرار گذاشته بودم خسته شدم. یارو ۶۰ کیلو هم نبود می گفت ۸۰ کیلو هستم من نمی خواستم بخورمش اما اصلا به لاغرها حس نداشتم.

خلاصه یک نفر pm داد : "m/Tehran/۲۴" گفتم که بچه ای خداحافظ.

طرف کنه شد مگه ول می کرد! خلاصه اینقدر التماس کرد تا باهاش قرار گذاشتم.

منو که دید نیشش تا بناگوشش باز شده بود! تو ماشین نشستم. یک پلیور قرمز پوشیده بود با یک زیان آبی. سنش اصلا ۲۴ نمی خورد اما ۲۷ هم بیشتر نبود. گفتم چند سالتون هست؟ گفت متولد ۱۳۵۶. گفتم

عمر! دست بردار نبود گفتم خیلی خوب OK تا اینکه گفت ۲۷ سالش هست. اسمش پدرام بود.

از جلو یک پاساژ داشتیم رد می شدیم چند تا پسر ایستاده بودند منتظر تاکسی. یکهو زد رو ترمز که: کیان کدومشون رو می خوای که برات بلند کنم؟! حالا منو در نظر بگیرد یک پسر ۲۰ - ۲۱ ساله محجوب و باادب و تقریبا جدی. گفتم بینم فکر کردی با کی طرف هستی؟ لطفا راه بیفت من دیرم شده. عصبانی بودم. می خواستم ماشینش رو بزنم توی سرش. مردیکه فکر کرده از کنار پارک دانشجو یک دونه از اون آشولاش ها رو بلند کرده! وقتی پیاده شدم دست دادم. دستام رو سفت گرفت و گفت: دودر دیگه؟ نمی دونم چی شد که گفتم نه!

شب نشستم یک ایمیل برایش نوشتم قد خودش و کلی دعوا و فحش که خجالت نمی کشی؟ فکر کردی که من کی هستم! فردا در جواب کلی عذرخواهی کرده بود که من فکر کردم با یک جوان ۲۰ ساله طرفم و از این حرف ها، بنا به درخواستش دوباره باهاش قرار گذاشتم. این سری خیلی باادب و مظلوم بود اما مهربان به نظر نمی اومد قرار بود شام بریم بیرون. رفتیم سوپر استار خیابان پهلوی.

از شغل و تحصیلاتش پرسیدم. چیزهایی گفت که معلوم بود الکی داره میگه چون اعتماد نداشت که اطلاعات بده. خوب مثل من خر نبود. همیشه وقتی که با یک مرد گی قرار می گذاشتم و با هم برای بار دوم بیرون می رفتم دستهام رو می گرفت یا خیلی خودش رو بهم نزدیک می کرد و این حس رو بهم می داد که با هم هستیم. خوب من خیلی خوشم نمی امد چون اصولا آدم خوش قلقی نیستم.

اما ایندفعه اون نه دستم رو می گرفت و نه در نزدیکیم قدم ور می داشت عین اینکه همه مردم می دونستند که ما گی هستیم و این برام قابل هضم نبود. اما خوب گفتم که بهتره که غریبی می کنه و شاید به خاطر زهرچشمی بود که ازش گرفته بودم می ترسید نزدیکم بشه. اما داستان این نبود من خیلی ساده هستم. (بعضی ها راه راه هستند و بعضی ها خال خالی. اما من ساده ی ساده بودم)

وقتی که خوب ورندازش می کردم میدیدم که اون هم مثل سعید تیپ و قیافه اش اونوی که من می خواهم

نیست اما چیزی هم نیست که ازش خوشم نیاد و بدم بیاد. بر خلاف سعید هر روز هم رو می دیدیم خوب ماشین داشت و وقتش هم آزاد بود .

روز اول تلفنش رو داد و تلفنی باهاش حرف زدم. دربارۀ آینده با هم صحبت می کردیم که می خوایم چکار کنیم. من دودل بودم چون دقیقا تپ مورد نظر من نبود و سنش هم کم بود . اون هم دودل بود چون امکانش رو می داد که به خاطر فشار خانواده و اجتماع مجبور بشه که ازدواج کنه. روزشماری می کردم که وقتی که یک ماه از آشناییمون گذشت ماه گرد بگیریم. متأسفانه توی جامعه گی ها آشنایی به ۶ ماه هم نمی رسه چه برسه به یک سال که بخوایم سالگرد بگیریم.

۲۷ روز از آشنایی ما گذشته بود من هنوز پیامم در کلوپ بود یک نامه برام ارسال شد. یک جوان ۲۶ ساله بود. بسیار مودب و گی، تازه عکسش رو هم برام فرستاده بود. دقیقا ظاهر اون کسی بود که من سالها دنبالش بودم دقیقا همون بود .

فکرش رو بکنید با یک کسی شروع به دوستی بکنید و یکدفعه یک همچنین اتفاقی بیافته. عکس رو که دیدم تکون خوردم. از اینجا فهمیدم که چقدر پدرام رو دوست دارم. در ته قلبم اصلا نمی تونستم حتی یک لحظه فکر کنم که با اونمی که عکس داده قرار بگذارم نمی دونم چرا ! اما در یک لحظه همون چیزی رو که می خواستم دیده بودم. یک لحظه فکر می کردم که علاقه من به این تازه وارد از روی شهوت باشه ! اما این طور نبود و این رو می دونستم که علاقم به پدرام اصلا از روی شهوت نیست. چون اینقدرها هم بهش حس نداشتم. نمی دونم چه چیز مثبتی ازش دیده بودم که اینجور بهش وابسته شده بودم. به من زنگ زد و گفت که چند روز دیگه می خواهم ماه گرد بگیریم ! من صدام می لرزید گفتم که می خواهم بینمت کارت دارم. وقتی اومد جا خورد از نظر ظاهری خورد بودم. آشفته. دستم می لرزید. قضیه طوری بود که تا منو دید شوکه شد و پرسید که چی شده ؟ کسیت طوری شده؟ چت شده؟ بلایی سرت آوردند؟ قضیه را که بهش گفتم اون هم داغون شد و گفت "این هم زندگی ماست " بغض کرد و شکست رو توی چشمهاش می تونستی ببینی و من هم این را که دیدم دلم قرص شد که دوستم داره و گفتم به اون میل میزنم و میگم که BF پیدا کردم و

نمی خواهم دیگه. نتیجه این شد که من آدرس و مشخصاتم را از اونجا پاک کردم. پدرام هم در اثر همین ماجرا ۴ کیلو کم کرد. یکی از دوستاش بهش گفته بود که اگه کیان برگشت باید مهمونی بدی و این گی پارتی چیزی بود که من تا حالا ندیده بودم البته اشتیاقی هم بهش نداشتم چون چیز خوبی از این شب نشینی ها نشنیده بودم.

اولین ماه گرمون رو جشن گرفتیم. جشنی که هر دو مون توش شوکه بودیم و خسته. از من پرسید چرا دنبال بیشتر از ۳۰ سال بودی؟ گفتم یک مردی که بیشتر از ۳۰ هست تکلیفش برای خودش معلوم هست. مستقل هست و تصمیم گرفته که تن به ازدواج بده یا نه و ... گواهی نامش رو داد دستم.

ادامه این داستان را در شماره های بعد دنبال کنید

ما مصاحبه ای با نویسنده این داستان داشتیم که در همین شماره منتشر شده است.

نوعی دیگر

آرین - اهواز

من اشتباه نیستم
حتی استثنا هم نیستم
تنها به گونه ای دیگر خلق شده ام
گونه ای خارج از سیستم دوگانه
اما در زمان و مکانی که تنها عناصر سیستم دوگانه
- صفر و یک -
مقبولیت دارند
پس برای وجود باید تقرب میخوردم
و مرا به یک تقرب زدند
در حالیکه من واقعی
چیزی غیر از آن بود

**عید شکرگزاری را به تمامی دوستان
و همجنسگرایان مسیحی تبریک و
شادباش گفته و بهترین ها را
برایشان آرزو مندیم.**

گلایه ای از لزیبن ها

ترانه فروهر - دبیر دوم سازمان

از آن زمان های دور، از آن هنگام که بچه سال بودم حس کردم که حقوق زنان و مردان برابر نیست اما باور نمی کردم تا این که با برخی کتاب ها و سازمان های مدافع حقوق زنان آشنا شدم. خواندم و شنیدم و دیدم و در آخر فهمیدم که واقعا جامعه ایران مردسالاری است و زنان از موقعیت مناسبی برخوردار نیستند. تصمیم گرفتم به جمع مدافعان حقوق زنان بپیوندم چون من یک زن بودم و این وظیفه را احساس می کردم که قطره ای از دریا هستم و باید باشم تا مورد توجه قرار گیرم اگر نباشم چطور امکان پذیر خواهد بود که به مطلوب دلم برسم؟! پاشنه کفشم را کشیدم و قدم در صف مدافعان حقوق زنان گذاشتم از این کارم راضی بودم و فعالیت های زیادی انجام دادم اما همواره یک مورد را کم می دیدم و آن را وشیفه مهم تر خود می دانستم چون من علاوه بر زن بودنم یک حس دیگری داشتم، من همجنسگرا هم بودم.



زن بودن برای من یک محرومیت اجتماعی به ارمغان آورده بود و همجنسگرا بودن نیز این مشکل را تشدید کرده بود پس مصمم شدم که به عنوان یک زن از حقوق زنان دفاع کنم و به عنوان یک همجنسگرا نیز از حقوق همجنسگرایی دفاع کنم و این شد که مبدل شدم به یک زن همجنسگرای مدافع به نام ترانه فروهر.

به طور باور نکردنی با سازمان همجنسگرایان ایرانی آشنا شدم و این را موهبتی خدادادی دانستم که با این تصمیم من، شرایط آن هم مهیا شد. یکی از پاشنه های کفشم را بالا کشیده بودم، دیگری را هم بالا کشیدم و آمدم و هستم. در سازمان لزیبن ها دیده می شوند اما وقتی که دقت می کنی خیلی بی حال

بازی در می آورند یعنی به اصطلاح بی بخار شده اند. من از این بابت گلایه دارم. باید ما از حقوق خود دفاع کنیم. این سازمان متعلق به گی ها نیست اسم لزیبن ها نیز زینت بخش آن است پس ما هم در اینجا جایی داریم. اما اگر نگاهی به برون دهی های سازمان کنید فعالیت عزیزان گی خیلی بیشتر هست. بعضی ها فکر می کند که این سازمان فقط مخصوص گی ها هست اما ما می دانیم که اینطور نیست. چرا از صد نامه ای که به قسمت های مختلف سازمان ارسال می شود تنها حدود ۲۰ نامه آن از لزیبن هاست؟ چرا؟ آیا این دامن زدن به فراموش شدگی زنان نیست؟ آیا وقت آن نرسیده که شما هم پاشنه های کفش خود را بالا بکشید؟

بباید برای اینکه ثابت کنیم که ما هم هستیم دست به یک مشارکت بزرگ بزنیم. بباید به جهانیان ثابت کنیم که یک زن همجنسگرای ایرانی نیز قدرت دفاع از خود را دارد و بر این باور نیست که خانه نشین و فرمان بردار باشد. ما خواهیم ایستاد و با این کج فکری های موجود در جامعه مبارزه خواهیم کرد. ما زنان همجنسگرای ایرانی از حقوق زن بودن و همجنسگرا بودن خود دفاع خواهیم کرد و می دانیم که این حقوق از دست رفته را بازیس خواهیم ستاند. چون ما هر چه بخواهیم به آن می رسیم.

از صمیم قلب دوستتان دارم و نیازمند حضورتان هستم.

رادیو همجنسگرایان ایرانی

رها

هر پنجشنبه سیم های مخابراتی و اینترنت پیموده می شود و صدایمان را با شوقی وصف نشدنی به شما هدیه می کنیم.

امیدواریم که در این راه یار و یاری رسان ما باشید.

رادیو خودتان را حمایت کنید

برای تکمیل بایگانی خود کافی است شماره برنامه هایی را که نیاز دارید را به ما اطلاع داده تا در اسرع وقت برای شما ارسال نماییم.

آرزو صالحی
www.radio.pglo.org
radio@pglo.org

نویسنده ی تنها

کسری کیومرثی

ویلیام سامست موام (Viliam Samest Mooam) طی



نود و یک سال زندگی نزدیک به صد رمان، داستان کوتاه و نمایشنامه نوشت. ویلیام در بیست و پنج ژانویه سال ۱۸۴۷ در پاریس در سفارت بریتانیا به دنیا آمد به این ترتیب بریتانیایی بودنش تضمین شد. زبان اصلیش فرانسه

بود و از معلم سرخانه اش درس های انگلیسی را فرا گرفت. پدرش را کم می دید و سالیان زیادی با مادرش زندگی می کرد. مادرش را بسیار دوست می داشت و تا لحظه مرگ عکسی از او روی میز کوچک کنار تخت خوابش می گذاشت گویی همچون مارسل پروست بدون دعای خیر مادر نمی توانست بخوابد شاید مانند مارسل مادرش را انقدر دوست می داشت که دیگر هرگز نتوانست زنی را بدان حد دوست بدارد. ویلیام گواهی نامه پزشکی خود را در سال ۱۸۹۷ دریافت کرد. او همچنین خالق اثری مانند اسارت انسان، ماه و شش پنی و ده ها اثر دیگر هست. همجنسگرایی شاید بیشتر از لکت زبان منشا ترشروی و تلخکامی ویلیام بود. او خود می گوید بزرگترین اشتباهم این بود که به خود می گفتم سه چهارم وجودم عادی ست و تنها یک چهارم آن غیر عادی است در حالی که قضیه عکس این بود.

ویلیام تا پایان عمر کوشید تا روحیه ای را که به مردان جوان نسبت به زنان داشت پنهان کند اما همجنسگرایی او برای نزدیکانش آشکار بود. او به برادرزاده اش گفته بود "مردم تایلند بسیار معقولند. آن ها همجنسگرایی را غیر عادی به حساب نمی آورند و آن را کاملا عادی می دانند و پذیرفته اند و من اعتقاد دارم که مردم سرانجام روزی خواهند فهمید کسانی هم وجود دارند که همجنسگرا به دنیا می آیند و این اشخاص در این مورد هیچ کاری از دستشان ساخته نیست". ویلیام موام بدان سبب که زیست شناسی و پزشکی خوانده بود مطالعات بسیار داشت و نیز به دلیل اینکه قسم و گونه خود چیزی غیر از نمودهای تیره بختی نمی دید از دین برگشت. در زندگی معنا و

مفهومی نمی دید اما اعتقاد داشت که در طول تاریخ تکامل وجود داشته است. او به برادرزاده اش گفته بود اگر به عبادت اعتقاد داری دعا کن که صبح از رخت خواب بر نخیزم این دعا سرانجام در شانزدهم دسامبر ۱۹۶۵ مستجاب شد. ویلیام مهارت عجیبی در داستان پردازی و ساخت شخصیت های داستانی داشت. او ناگزیر بود بدون شادی زندگی کند زیرا که طبیعت پیش از ارتکاب به گناه، مجازاتش کرده بود و هیچ گاه این فرصت دست نداد که عشق و گذشت عاقلانه تر از کین و نفرت است.

رفتی دیگر ...

با نهایت تاسف به اطلاع می رساند که امیر یک دوست ۲۲ ساله دگرجنسگونه (Transgender) ما در شاهین شهر اصفهان به دلیل فشارهای اجتماعی و خانوادگی که در مخالفت با تغییر جنسیت او ایجاد شده بود دست به خودکشی زد و ما را در این میان تنها گذارد و رفت.

این اولین باری نیست که شاهد این فجایع هستیم و هر بار با دلی اندوهگین تر و غم آلوده تر خواهان روزی هستیم که دیگر به خاطر گرایشمان محکوم اجتماع نشویم و سربلند و آزاده زندگی کنیم.

از دست رفتن این عزیز را به تمامی دوستان و هم احساسان تسلیت عرض کرده و شادی روحش را آرزومندیم.

سازمان همجنسگرایان ایرانی

مصاحبه ای با اولین ها!

همانطور که قبلاً به اطلاع شما رسانده شده بود سازمان همجنسگرایان ایرانی روند چند ساله ای را طی کرده تا امروز به این شکل فعالیت می کند و همواره در حال رشد و توسعه و پیشرفت می باشد. آذرماه سال ۱۳۸۲ بود که شالوده اینترنتی سازمان با وب سایت www.persianguyboy.com ریخته شد و به راستی که نقطه عطف فعالیت ها بود.

سامان یکی از اولین اعضای سازمان هست و مفتخریم که هنوز او را در کنار خود داریم. به مناسبت این سالگرد بر آن شدیم تا مصاحبه ای با او داشته باشیم که توجه شما را به آن جلب می نمایم.

✍ خودتان را هر طور که مایلید معرفی کنید

من سامان، ۲۳ ساله، همجنسگرا و اهل تهرانم.

✍ چطور شد که با سازمان آشنا شدید و آن زمان چگونه بود؟
حدود ۲ یا ۳ سال پیش، هنوز دولت به این صرافت نیفتاده بود که وب سایت ها را فیلتر بکند. چند وب سایت دوست یابی ایرانی بود و کلوب های یاهو.

ویلاگ نویسی هم تازه رواج پیدا کرده بود. من اغلب نوشته های ویلاگ ها را دنبال می کردم. تا این که یک روز آقای آرین در چت روم تهران گی روم در یاهو، تبلیغ وب سایت رو میکردند و من هم از وب سایتشون دیدن کردم. در بعضی از صفحاتش حس کردم حرفهای من را میزنند و احساس کردم که این وب سایت بر خلاف وب سایت های دیگه که هدفشون به هم رساندن دو نفر (اغلب برای یک شب!) بود، حرف جدی تری داشت.

بعد از زیر و رو کردن تمام مطالب وب سایت، یک ایمیل به آرین زدم و نظر خودم را دادم و آرین عزیز هم نظراتم را قبول کردند و بلافاصله در وب سایت ترتیب اثر داد. بعد از آن مطمئن شدم که این وب سایت با بقیه سایت ها فرق می کند و واقعاً برای رسیدن به هدفش تمام سعی و تلاشش را به کار می بندد.

✍ ارتباط شما با سازمان چگونه بود و در آن زمان چه فعالیت هایی می شد؟

من به طور مرتب با آقای آرین مکاتبه می کردم و در مورد مطالب و ساختار وب سایت نظراتم را به ایشان می دادم. سپس شروع کردم به نوشتن مطالبی که فکر می کنم درد دل همه را بازگو می کرد و بعد از آن شروع کردم به نوشتن داستان کیان، که سرگزشت

زندگی خودم، شرایطم در ایران و تجربه هایی که در رابطه هایم با بقیه گی ها داشتم بود. داستان کیان در چندین قسمت متوالی در وب سایت به روز می شد. من روزانه چندین ایمیل از کسانی که می گفتند سرگذشتی دقیقاً مثل من داشتند، دریافت می کردم و این به من فهماند که شرایط ما مثل هم است. من هدفم از نوشتن داستان کیان این بود که بقیه از تجربه هایم استفاده کنند و ضربه ای را که من خوردم نخورند.

✍ چه خاطره ای از آن زمان دارید؟

من از طریق وب سایت "پرشین گی بوی" و داستان کیان دوستانی پیدا کردم که هنوز با بعضی از آن ها در ارتباط هستم. در داستان کیان، بیشتر مطالب مربوط به رابطه من با دوست پسر قبلیم (پدرام) بود و مشکلاتی که باهم داشتیم؛ چه در زمانی که با هم لاور بودیم و چه مسائلی که موقع کات کردن برایم پیش آمد. یک روز یکی از دوستان که از طریق داستان کیان با من آشنا شده بود، با من تماس گرفت و گفت با کسی قرار داشته که خیلی به من می خورده و خواست من را با ایشان آشنا کند. پس به آن آقا آدرس وب سایت رو داده بود و گفته بود که: من کیان را می شناسم و فکر می کنم بتونید با هم Try کنید. بلافاصله بعد از تماس تلفنی پدرام به من زنگ زد و گفت: آقا کیان؟ حالتون خوبه؟ از کی تا حالا اسمتون رو عوض کردید؟؟... دیگه بقیه داستان را خودتان حدس بزنید!!!!!! (داستان کیان رو بخونید)

✍ آیا به خاطر دارید از چه زمانی سازمان تغییر شکل داد و روند آن را چگونه می بینید؟

فکر می کنم حدود یک سال و نیم پیش بود که سازمان به طور جدی شروع به کار کرد. در اولین قدمها وب سایت به PGLO تغییر نام داده شد. اوایل خیلی خوب بود و طراحی وب سایت از حالت آماتور در آمده بود. اما فیلتر مخابرات باعث شد که ارتباط خیلی از بازدید کنندگان داخل کشور با وب سایت قطع شود که الان از طریق رادیو و مجله چراغ تا حد بسیار زیادی این مشکل حل شده است.

✍ سازمان امروز را چگونه می بینید و چه تغییرات مثبت و یا منفی در آن ایجاد شده است؟

پس از حادثه شیراز و برخی دیگر از شهرها، عملکرد سازمان بسیار خوب بوده. این سازمان بدون هیچ پشتیبانی مادی و حتی معنوی هیچ دولت و یا حزبی

آغاز به کار کرد و به نظر من با تمام این مشکلات خودش را در این مدت کم نشان داده و امیدوارم که همیشه بتواند این راه را ادامه بدهد. من مسئله منفی ای در سازمان نمی بینم و فقط می توانم به همه دوستان بگویم واقعاً خسته نباشید.

بقیه وب سایت های متعلق به همجنسگراها که عمدتاً از خارج از کشور اداره می شدند تا قبل از PGLO، صرفاً یا وسیله دوست یابی بودند، یا تمام حرکتشان فقط در حد نوشتن در سایت بود. فقط گله می کردند، از زمین و زمان و فرهنگ و دین و جامعه. همین و همین. کسی در فکر اصلاح یا کمک نبود و این حرف ها نه تنها باری از دوش کسی بر نمی داشت، بلکه همه را افسرده تر هم می کرد! هدفی در بین نبود. به نظر من همین که PGLO هدف دار است و تمام سعیش را می کند تا دنیا ما را ببیند کافی است که بگویم هیچ نکته منفی وجود ندارد.

چه پیشنهادهایی در ارتباط با آینده سازمان دارید؟

به نظرم من، آینده سازمان بستگی به اعضای سازمان دارد. منظورم از اعضای سازمان تمام همجنسگراهای ایرانی است. چه در داخل و چه در خارج از کشور. چه زن و چه مرد. با هر دین و مسلکی و هر قومیتی و هر سنی و... تا کی می خواهیم زندگی تک نفره و پنهانی داشته باشیم؟ الان وقتش است که به وسیله سازمان خودمان را نشان بدهیم و PGLO می تواند حکم رهبر ما باشد و هدایت کند.

زندگی همجنسگرایی خود را چگونه می بینید؟

زمانی که مطمئن شدم همجنسگرا هستم، با خودم گفتم: یا باید یک زندگی همجنسگرایانه موفق داشته باشم مثل دگرجنس گراها و یا این که دور گی لایف را خط بکشم. متأسفانه خیلی از ما همجنسگرها وقتی می فهمیم که همجنسگرا هستیم، فکر می کنیم که زندگی تمام شد. همسر و جفتی در کار نیست. در نتیجه روابط بی پایه و اساسی را آغاز می کنیم و سکس زیاد با آدمهای مختلف روحمان را مریض می کند. اما باید به این باور برسیم که ما هم مثل دگر انسانها می توانیم برای خودمان همسری داشته باشیم و همیشه باهاس بمانیم. به نظر من اگر این شدنی نبود، هیچ کشوری ازدواج همجنسگراها را آزاد نمی کرد چون تقاضایی وجود نداشت! خود من این

هدف را دنبال کردم و در کمال ناباوری اطرافیانم فکر می کنم دارم به آن نزدیک می شوم.

آیا خود را یک همجنسگرای موفق می دانید؟

نمی خواهم خودم را با کسی مقایسه کنم. خود ما هموسکسشوال ها حتی از نظر جنسی و روحی با هم متفاوتیم. برخی ترنسکسشوال هستند، برخی کاملاً استریت لوکینگ و... من گی لوکینگ نیستم و در بین مردم دیگر متفاوت به نظر نمی رسم. همین مسئله باعث شده است که کمی از مشکلات اجتماعی کم بشود. شاید یک دوست ترنسکسشوال، مشکلاتی داشته باشد که من به هیچ وجه نتوانم با آنها مقابله کنم. اما خودم نسبتاً از زندگی راضی هستم و زمانی کاملاً خودم را موفق می دانم که به هدفم برسم. یک زندگی عادی با یک مرد.

جامعه همجنسگرایان امروز را نسبت به سال گذشته، چگونه می بینید؟

اعدام دو همجنسگرای مشهدی، کمی بقیه را تکان داد و همه باید بدانند که می توانست این اتفاق برای خود ما بیفتد. البته به نظر من از نظر اخلاقی روز به روز وضعیت گی های ایرانی وخیم تر می شود. همه می خواهند خلاهای روحیشان را با سکس پر کنند و این نتیجه عکس دارد. در جامعه سنتی ایرانی باید نشان بدهیم که ما گی ها و لزبین ها هم می توانیم روابط تعریف شده داشته باشیم و نشان دهیم هموسکسشوالیتی مساوی با هرزگی نیست.

بهترین خاطره و بدترین خاطره شما در زندگی همجنسگرایانه خود چیست؟

خاطره بد که تا دلتان بخواهد در زندگی همه ما وجود دارد. یکی از بدترین خاطره های من زمانی است که کسی که سه سال عاشقانه دوستش داشتم، شروع به تهدید کردن من کرد و لطمه بسیار بزرگ تحصیلی و روحی به من زد. طوری که هنوز که هنوز است به سختی می توانم عشق را باور داشته باشم و به کسی اعتماد کنم.

بهترین خاطره ام هم این است که به کسی رسیدم که فکر می کنم حرفم را می فهمد و می توانم برای همیشه روی او حساب کنم... البته امیدوارم این آشنایی یک روز خاطره تلخ دیگری را در زندگی من رقم نزنند.

تاریخچه تکامل پرچم ایران

هر ملتی همراه با تاریخش و خاطراتش نشانی به همراه دارد. پرچم و بیرق را می توان یک مجموعه ای از این خاطرات دانست که همواره غیرت و همیت ملتی را بر می انگیزانده است. از درفش کاویان گرفته تا پرچم

سرخ و سفید و سبز و شیر خورشید.

هر ایرانی بخصوص ایرانیان خارج از کشور نیاز دارند که هویت ملی خودشان را نشان دهند. برخی دوستان جمهوری خواه، شیر و خورشید را نشانی از سلطنت دانسته و به آن بی اهمیتی می کنند در حالیکه سیستم حکومتی یک کشور با پرچم آن که بیرق خاطرات و غرور ملی اش هست، ارتباط مستقیمی ندارد. در هر حال نمایندگان یک ملت نیاز دارند که از نقطه مشترکی آغاز کنند و شاید پرچم

شیر و خورشید بتواند یادها و خاطره ها را در ذهن زنده نگه دارد.

نخستین اشاره در تاریخ اساطیر ایران به وجود پرچم، به قیام کاوه آهنگر علیه ظلم و ستم آژی دهاک (ضحاک) بر میگردد. در آن هنگام کاوه برای آن که مردم را علیه ضحاک بشوراند، پیش بند چرمی خود را بر سر چوبی کرد و آن را بالا گرفت تا مردم گرد او جمع شدند. سپس کاخ فرمانروای خونخوار را در هم کوبید و فریدون را بر تخت شاهی نشاند.

فریدون نیز پس از آنکه فرمان داد تا پاره چرم پیش بند کاوه را با دیبای زرد و سرخ و بنفش آراستند و در و گوهر به آن افزودند، آن را درفش شاهی خواند و بدین سان " درفش کاویان " پدید آمد. نخستین رنگهای پرچم ایران زرد و سرخ و بنفش بود، بدون آنکه نشانه ای ویژه بر روی آن وجود داشته باشد. درفش کاویان صرفاً افسانه نبوده و به استناد تاریخ تا پیش از حمله اعراب به ایران، بویژه در زمان ساسانیان و هخامنشیان پرچم ملی و نظامی ایران را درفش کاویان می گفتند، هر چند این درفش کاویانی اساطیری نبوده است.

محمدبن جریر طبری در کتاب تاریخ خود به نام الامم و الملوک مینویسد: درفش کاویان از پوست پلنگ درست شده، به درازای دوازده ارش که اگر هر ارش را که فاصله بین نوک انگشتان دست تا بندگاه آرنج است ۶۰ سانتی متر به حساب آوریم، تقریباً پنج متر عرض و هفت متر طول میشود.

ابولحسن مسعودی در مروج اهب نیز به همین موضوع اشاره میکند.

به روایت اکثر کتب تاریخی، درفش کاویان زمان ساسانیان از پوست شیر یا پلنگ ساخته شده بود، بدون آنکه نقش جانوری بر روی آن باشد. هر پادشاهی که به قدرت می رسید تعدادی جواهر بر آن می افزود. به هنگام حمله اعراب



پرچم ایران پیش از بهمن ماه ۱۲۵۷



پرچم ایران پس از سال ۱۲۵۷

به ایران، در جنگی که در اطراف شهر نهاوند در گرفت درفش کاویان به دست آنان افتاد و چون آن را همراه با فرش مشهور " بهارستان " نزد عمرین خطاب خلیفه مسلمانان، بردند و از بسیاری گوهرها، درها و جواهراتی که به درفش آویخته شده بود دچار شگفتی شد و به نوشته فضل الله حسینی قزوینی در کتاب المعجم مینویسد: "امیر المومنین سپس بفرمود تا آن گوهرها را برداشتند و آن پوست را سوزانیدند".

با فتح ایران به دست اعراب - مسلمانان، ایرانیان تا دو بیست سال هیچ درفش یا پرچمی نداشتند و تنها دو تن از قهرمانان ملی ایران زمین، یعنی ابومسلم خراسانی و بابک خرم دین دارای پرچم بودند. ابومسلم پرچمی یکسره سیاه رنگ داشت و بابک سرخ رنگ به همین روی بود که طرفداران این دو را سیاه جامگان و سرخ جامگان می خواندند. از آنجائی که علمای اسلام تصویرپردازی و نگارگری را حرام میدانستند تا سالهای مدید هیچ نقش و نگاری از جانداران بر روی درفش ها تصویر نمی شد.

نخستین تصویر بر روی پرچم ایران

در سال ۲۵۵ خورشیدی (۹۷۶ میلادی) که غزنویان، با شکست دادن سامانیان، زمام امور را در دست گرفتند، سلطان محمود غزنوی برای نخستین بار دستور داد نقش یک ماه را بر روی پرچم خود که رنگ زمینه آن یکسره سیاه بود زردوزی کنند. سپس در سال ۴۱۰ خورشیدی (۱۰۲۱ میلادی) سلطان مسعود غزنوی به انگیزه دل بستگی به شکار شیر دستور داد نقش و نگار یک شیر جایگزین ماه شود و از آن پس هیچگاه تصویر شیر از روی پرچم ملی ایران برداشته نشد تا انقلاب ایران در سال (۱۹۷۹ میلادی).

افزوده شدن نقش خورشید بر پشت شیر

در زمان خوارزمشاهیان یا سلجوقیان سکه هائی زده شد که بر روی آن نقش خورشید بر پشت آمده بود، رسمی که به سرعت در مورد پرچمها نیز رعایت گردید. در مورد علت استفاده از خورشید دو دیدگاه وجود دارد، یکی اینکه چون شیر گذشته از نماد دلاوری و قدرت، نشانه ماه مرداد (اسد) هم بوده و خورشید در ماه مرداد در اوج بلندی و گرمای خود است، به این ترتیب همبستگی میان خانه شیر (برج اسد) با میانه تابستان نشان داده می شود. نظریه دیگر بر تأثیر آئین مهرپرستی و میترائیسم در ایران دلالت دارد و حکایت از آن دارد که به دلیل تقدس خورشید در این آئین، ایرانیان کهن ترجیح دادند خورشید بر روی سکه ها و پرچم بر پشت شیر قرار گیرد.

پرچم در دوران صفویان

در میان شاهان سلسله صفویان که حدود ۲۳۰ سال بر ایران حاکم بودند تنها شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول بر روی پرچم خود نقش شیر و خورشید نداشتند. پرچم شاه اسماعیل یکسره سبز رنگ بود و بر بالای آن تصویر ماه قرار داشت. شاه طهماسب نیز چون خود زاده ماه فروردین (برج حمل) بود دستور داد به جای شیر و خورشید تصویر گوسفند (نماد برج حمل) را هم بر روی پرچمها و هم بر سکه ها ترسیم کنند. پرچم ایران در بقیه دوران حاکمیت صفویان سبز رنگ بود و شیر و خورشید را بر روی آن زردوزی می کردند. البته موقعیت و طرز قرارگرفتن شیر در همه این پرچمها یکسان نبوده، شیر گاه نشسته بوده، گاه نیمرخ و گاه رو به سوی بیننده، در بعضی موارد هم خورشید از شیر

جدا بوده و گاه چسبیده به آن. به استناد سیاحت نامه ژان شاردن جهانگرد فرانسوی استفاده او بیرق های نوک تیز و باریک که بر روی آن آیه ای از قرآن و تصویر شمشیر دوسر علی یا شیر خورشید بوده، در دوران صفویان رسم بوده است. به نظر می آید که پرچم ایران تا زمان قاجارها، مانند پرچم اعراب، سه گوشه بوده نه چهارگوش.

پرچم در عهد نادرشاه افشار

نادر که مردی خود ساخته بود توانست با کوششی عظیم ایران را از حکومت ملوک الطوایفی رها ساخته، بار دیگر یکپارچه و متحد کند. سپاه او از سوی جنوب تا دهلی، از شمال تا خوارزم و سمرقند و بخارا، و از غرب تا موصل و کرکوک و بغداد و از شرق تا مرز چین پیش روی کرد. در همین دوره بود که تغییراتی در خور پرچم ملی و نظامی ایران بوجود آمد. درفش شاهي یا بیرق سلطنتی در دوران نادرشاه از ابریشم سرخ و زرد ساخته می شد و بر روی آن تصویر شیر و خورشید هم وجود داشت اما درفش ملی ایرانیان در این زمان سه رنگ سبز و سفید و سرخ با شیری در حالت نیمرخ و در حال راه رفتن داشته که خورشیدی نیمه بر آمده بر پشت آن بود و در درون دایره خورشید نوشته بود: "المک الله" سپاهیان نادر در تصویری که از جنگ وی با محمد گورکانی، پادشاه هند، کشیده شده، بیرقی سه گوش با رنگ سفید در دست دارند که در گوشه بالایی آن نواری سبز رنگ و در قسمت پایینی آن نواری سرخ دوخته شده است. شیری با دم برافراشته به صورت نیمرخ در حال راه رفتن است و درون دایره خورشید آن بازهم "المک الله" آمده است. بر این اساس میتوان گفت پرچم سه رنگ عهد نادر مادر پرچم سه رنگ فعلی ایران است. زیرا در این زمان بود که برای نخستین بار این سه رنگ بر روی پرچم های نظامی و ملی آمد، هر چند هنوز پرچمها سه گوشه بودند.

دوره قاجارها، پرچم چهار گوشه

در دوران آغامحمدخان قاجار، سر سلسله قاجاریان، چند تغییر اساسی در شکل و رنگ پرچم داده شد، یکی این که شکل آن برای نخستین بار از سه گوشه به چهارگوشه تغییر یافت و دوم این که آغامحمدخان به دلیل دشمنی که با نادر داشت سه رنگ سبز و سفید و سرخ پرچم نادری را برداشت و تنها رنگ سرخ را روی

انقلاب مشروطیت و پرچم ایران

با پیروزی جنبش مشروطه خواهی در ایران و گردن نهادن مظفرالدین شاه به تشکیل مجلس، نمایندگان مردم در مجلس های اول و دوم به کار تدوین قانون اساسی و متمم آن می پردازند. در اصل پنجم متمم قانون اساسی آمده بود: "الوان رسمی بیرق ایران، سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است"، کاملاً مشخص است که نمایندگان در تصویب این اصل شتابزده بوده اند. زیرا اشاره ای به ترتیب قرار گرفتن رنگها، افقی یا عمودی بودن آنها، و این که شیر و خورشید بر کدام یک از رنگها قرار گیرد به میان نیامده بود. همچنین درباره وجود یا عدم وجود شمشیر یا جهت روی شیر ذکر نشده بود. به نظر می رسد بخشی از عجله نمایندگان به دلیل وجود شماری روحانی در مجلس بوده که استفاده از تصویر را حرام می دانستند. نمایندگان نواندیش در توجیه رنگهای به کار رفته در پرچم به استدلالاتی دینی متوسل شدند، بدین ترتیب که می گفتند رنگ سبز، رنگ دلخواه پیامبر اسلام و رنگ این دین است، بنابراین پیشنهاد می شود رنگ سبز در بالای پرچم ملی ایران قرار گیرد. در مورد رنگ سفید نیز به این حقیقت تاریخی استناد شد که رنگ سفید رنگ مورد علاقه زرتشتیان است، اقلیت دینی که هزاران سال در ایران به صلح و صفا زندگی کرده اند و این که سفید نماد صلح، آشتی و پاکدامنی است و لازم است در زیر رنگ سبز قرار گیرد. در مورد رنگ سرخ نیز با اشاره به ارزش خون شهید در اسلام، بویژه امام حسین و جان باختگان انقلاب مشروطیت به ضرورت پاسداشت خون شهیدان اشاره گردید. وقتی نمایندگان روحانی با این استدلالات مجاب شده بودند و زمینه مساعد شده بود، نواندیشان حاضر در مجلس سخن را به موضوع نشان شیر و خورشید کشاندند و این موضوع را این گونه توجیه کردند که انقلاب مشروطیت در مرداد (سال ۱۲۸۵ هجری شمسی ۱۹۰۶ میلادی) به پیروزی رسید یعنی در برج اسد(شیر). از سوی دیگر چون اکثر ایرانیان مسلمان شیعه و پیرو علی هستند و اسدالله از القاب حضرت علی است، بنابراین شیر هم نشانه مرداد است و هم نشانه امام اول شیعیان در مورد خورشید نیز چون انقلاب مشروطه در میانه ماه مرداد به پیروزی رسید و

پرچم گذارد. دایره سفید رنگ بزرگی در میان این پرچم بود که در آن تصویر شیر و خورشید به رسم معمول وجود داشت با این تفاوت بارز که برای نخستین بار شمشیری در دست شیر قرار داده شده بود. در عهد فتحعلی شاه قاجار، ایران دارای پرچمی دوگانه شد. یکی پرچمی یکسره سرخ با شیری نشسته و خورشید بر پشت که پرتوهای آن سراسر آن را پوشانده بود. نکته شگفتی آور این که شیر پرچم زمان صلح شمشیر بدست داشت در حالی که در پرچم عهد جنگ چنین نبود. در زمان فتحعلی شاه بود که استفاده از پرچم سفید رنگ برای مقاصد دیپلماتیک و سیاسی مرسوم شد. در تصویری که یک نقاش روس از ورود سفیر ایران "ابوالحسن خان شیرازی" به دربار تزار روس کشیده، پرچمی سفید رنگ منقوش به شیر و خورشید و شمشیر، پیشاپیش سفیر در حرکت است. سالها بعد، امیرکبیر از این ویژگی پرچم های سه گانه دوره فتحعلی شاه استفاده کرد و طرح پرچم امروزی را ریخت. برای نخستین بار در زمان محمدشاه قاجار (جانشین فتحعلی شاه) تاجی بر بالای خورشید قرار داده شد. در این دوره هم دو درفش یا پرچم به کار می رفته است که بر روی یکی شمشیر دو سر حضرت علی و بر دیگری شیر و خورشید قرار داشت که پرچم اول درفش شاهی و دومی درفش ملی و نظامی بود.

امیرکبیر و پرچم ایران

میرزا تقی خان امیرکبیر، بزرگمرد تاریخ ایران، دلبستگی ویژه ای به نادرشاه داشت و به همین سبب بود که پیوسته به ناصرالدین شاه توصیه می کرد شرح زندگی نادر را بخواند. امیرکبیر همان رنگ های پرچم نادر را پذیرفت، اما دستور داد شکل پرچم مستطیل باشد (بر خلاف شکل سه گوشه در عهد نادرشاه) و سراسر زمینه پرچم سفید، با یک نوار سبز به عرض تقریبی ۱۰ سانتی متر در گوشه بالایی و نواری سرخ رنگ به همان اندازه در قسمت پائین پرچم دوخته شود و نشان شیر و خورشید و شمشیر در میانه پرچم قرار گیرد، بدون آنکه تاجی بر بالای خورشید گذاشته شود. بدین ترتیب پرچم ایران تقریباً به شکل و فرم پرچم امروزی ایران درآمد.

معرفی فیلم

فیلمی در مورد ناگفته های بسیار معمولی که نباید فراموش شود.

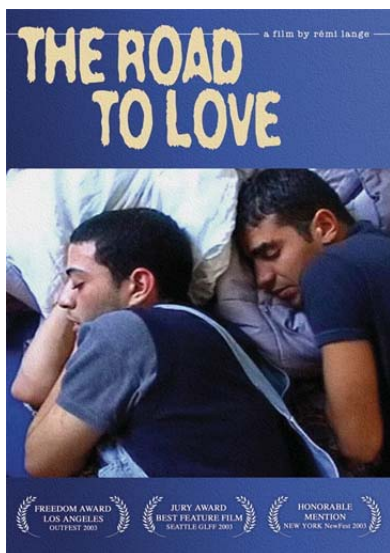
کوی عشق

نویسنده: Antonio Parlebas

کارگردان: Remi Lange

زبان: فرانسوی

مدت: ۷۰ دقیقه



ماجرا از یک پسر الجزایری در دانشگاه پاریس شروع می شود که هنگام تهیه مدرکی برای گی های عربی عاشق پسری می شود. این دو شروع به کار بر روی پروژه ای می کنند که

به بررسی ازدواج مردها در بخشهایی از کشور مغرب می پردازد.

صحنه های این فیلم در پاریس و مراکش فیلمبرداری شده است. کارگردان این فیلم در گفتگو با روزنامه ملی گی های کانادا گفت: "من فیلم ساختن را با کاوش در داستانها و موضوعات حقیقی و افسانه ای که از دل فرهنگ و عموم مردم در می آید را دوست دارم"

بیشترین جمعیت عرب ها در اتحادیه اروپا ساکن کشور فرانسه هستند درحالی که به اندازه حضور آن ها فیلم و یا فرهنگ سازی نمی شود. نویسنده فیلم نامه توضیح می دهد که "ما تلاش کردیم که بدون قضاوت مشکلی را نشان دهیم که تا کنون در سینما اشاره نشده بود. خواهیم نشان دهیم که چقدر سختی در سر راه همجنسگرایان مسلمان در دنیا وجود دارد که بخواهند فقط و فقط با علایق خودشان زندگی کنند." این فیلم حضورهای موفقیت آمیزی در جشنواره فیلم همجنسگرایان (Queer) ملبورن و جشنواره فیلم گی ها و لژیون های میامی آمریکا داشته است.

خورشید در این ایام در اوج نیرومندی و گرمای خود است پیشنهاد می کنیم خورشید را نیز بر پشت شیر سوار کنیم که این شیر و خورشید هم نشانه علی باشد هم نشانه ماه مرداد و هم نشانه چهاردهم مرداد یعنی روز پیروزی مشروطه خواهان و البته وقتی شیر را نشانه پیشوای امام اول بدانیم لازم است شمشیر ذوالفقار را نیز بدستش بدهیم. بدین ترتیب برای اولین بار پرچم ملی ایران به طور رسمی در قانون اساسی به عنوان نماد استقلال و حاکمیت ملی مطرح شد. در سال ۱۳۳۶ منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت به پیشنهاد هیاتی از نمایندگان وزارت خانه های خارجه، آموزش و پرورش و جنگ طی بخش نامه ای ابعاد و جزئیات دیگر پرچم را مشخص کرد. بخش نامه دیگری در سال ۱۳۳۷ در مورد تناسب طول و عرض پرچم صادر شد و طی آن مقرر گردید طول پرچم اندکی بیش از یک برابر و نیم عرضش باشد.

پرچم پس از انقلاب

در اصل هجدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹ میلادی) در مورد پرچم گفته شده است که پرچم جمهوری اسلامی از سه رنگ سبز، سفید و سرخ تشکیل می شود و نشانه جمهوری اسلامی (تشکیل شده با حروف الله اکبر) در وسط آن قرار دارد.

برگرفته از سایت فرهنگ سرا با اندکی تغییر

از تمامی دوستانی که طومار سازمان را امضا کردند و به جمع حامیان ما همجنسگرایان اضافه شدند کمال قدردانی را بعمل آورده و سپاسگزاریم.
چنانچه فیلتر اجازه امضا کردن را به شما نداده است لطفا ما را مطلع کنید.
شمار امضا کنندگان تا نیمه آبان ماه ۱۹۰ نفر بوده است که شاهد شماری از حامیان غیر ایرانی نیز هستیم.

تازه های خواندنی

سوئیس و همجنسگرایان ایرانی
کیا احمدی - نماینده سازمان در سوئیس

به دنبال فعالیت ها و تلاش هایی که واحد سوئیس سازمان همجنسگرایان ایرانی PGLO انجام داد و مکاتباتی که با سازمان عفو بین الملل انجام شد و انعکاس این خبرها و اتفاقات به خصوص در رابطه با امیر و مجتبی نامه های متعددی از خوانندگان دریافت نمودیم که بیانگر حمایت و پشتیبانی از ما همجنسگرایان ایرانی است. در زیر ترجمه یکی از این نامه ها را برای شما دوستان به چاپ می رسانیم.

"من از طریق امنستی با سازمان شما آشنا شدم و آدرس سایت و تماس شما را دریافت نمودم. با شما دوستان ابراز همدردی می نمایم و فعالیت هایتان را تقدیر نموده و شما را به تحمل مشکلات تشویق می نمایم. ما گی ها و لژیون های تمام دنیا همیشه با هم هستیم و همدیگر را پشتیبانی می کنیم. من شخصا بارها نامه های اعتراض آمیز به سفرت ایران ارسال نموده ام و امیدوارم که روزی بالاخره این افراطیون مذهبی دست از این کارها بردارند.

البته به نظر من مشکل از افراطیون هست نه از قرآن، چون فکر می کنم که قرآن فرمان کشت و کشتار نمی دهد بلکه تشویق به آشتی با برادران خود می نماید.

من برایتان شمع روشن می کنم و برای تمام همجنسگرایانی که مشکل دارند دعا می کنم و مطمئن هستم که بالاخره زمانی خواهد رسید که عدالت انجام خواهد شد. مردم دیگر تحمل بربریت را ندارند ولی حکومت ایران نمی خواهد قبول کند چون دیگر شریعت یا همان چیزی که افراطیون از دین برای خودشان ساخته اند، بعد از آن نمی تواند حاکم باشد. مردم دیگر قتل و بربریت را نمی خواهند بلکه صلحجو هستند.

خوب می شد که برای همجنسگرایان ایرانی که تحت تعقیب هستند و مجبور به فرار می شوند پول جمع می شد تا بتوان به آن ها کمک کرد. موفق باشید."

میشل از سوئیس

انزال زودرس - دکتر ظهرا بی

این واژه زمانی مورد استفاده قرار میگیرد که فرد قبل از دخول، دچار انزال شود، این انزال میتواند در زمان عشق بازی، یا حتی بوسه های ساده یا وقتی که اولین تماس جنسی در حال انجام است بوقوع بپیوندد.

انزال زودرس مشکلیست که بسیاری از مردها را دچار مشکل مینماید. اغلب این افراد (خصوصا در سنین جوانی) دچار مشکلات روحی بوده، و از این مشکل خود بسیار شرمگین و ناراحت هستند. زمینه ی روحی این بیماران اغلب نوروتیک، عصبی، و مضطرب است و همیشه از اینکه نمیتوانند تماس جنسی موفق داشته باشند در عذاب و نگرانی بسر میبرند. اینها سعی میکنند از نگاه کردن به صورت همسرشان خودداری کنند تا بر این مشکل خود غلبه نمایند، در صورتیکه این نگاه بخش مهمی از آمادگی روحی برای موفقیت در سکس را بخود اختصاص میدهد.

هم این حالت، و هم زمینه ی اضطراب اولیه در افراد مبتلا باعث یک حلقه ی معیوب میشود که نتیجه ی نهائی آن تشدید مشکل فرد خواهد بود! درمان این موارد شامل روان درمانی، و استفاده از داروهای خاصی میباشد که طبق آمارهای ارائه شده توانسته اند زمان انزال را به حد قابل قبولی بتعویق اندازند. از جمله داروهای مورد استفاده در این زمینه میتوان به برخی داروهای موضعی، و نیز بعضی از داروهای خوراکی ضد افسردگی اشاره کرد.

وایگرا (سیلدنافیل)



با ریلاکس کردن عضلات آلت تناسلی مردانه باعث نفوذ مقدار بیشتری خون به آن شده و در نتیجه میزان نعوذ را افزایش

میدهد. این دارو اغلب برای درمان اختلال نعوذ در مردان (ایمپوتنس) مورد استفاده قرار می گیرد اما موارد مصرف دیگری نیز دارد، که با نظر پزشک تعیین می شود.

سیلدنافیل یا وایگرا بصورت قرصهایی با پوشش آبی رنگ ۲۵، ۵۰، و ۱۰۰ میلیگرمی در دسترس مصرف کنندگان قرار دارد.

نحوه ي مصرف:



معمولا سيلدنافيل را در زمان مورد نیاز مصرف مي کنند، این زمان مي تواند از نیم تا چهار ساعت (معمولا يك ساعت) قبل از سکس

باشد و مصرف هم زمان يك لیوان آب با آن توصیه مي شود. تحریکات جنسي در فرد مصرف کننده باعث نعوذ آلت تناسلي خواهد شد، در غیر اینصورت حتما با پزشك خود مشورت کنید. مصرف هم زمان غذاهاي چرب همراه این دارو باعث تاخیر در شروع تاثیر آن مي شود.

مصرف بیشتر از يك بار در روز سيلدنافيل توصیه نمي شود. در صورتیکه نعوذ بیشتر از چهار ساعت به طول انجامد، بدلیل احتمال آسیب به آلت تناسلي، مراجعه پزشك توصیه مي شود. مصرف مقادیر بیش از حد سيلدنافيل میتواند باعث دردهاي قفسه سينه، منگي، ضربان نامنظم قلب، و تورم پاها شود.



از جمله واکنشهاي حساسيتي نسبت به سيلدنافيل ميتوان به احساس بسته شدن حنجره، تورم لبها، زبان، و صورت، همچنين پيدایش کهیر، درد قفسه سينه و ضربان نامنظم قلب، گزگز و سنگيني سينه، بازو یا گردن و فك تحتاني، تورم پاها، کوتاهي

نفس، احساس منگي طولاني مدت یا شديد، نعوذ بیش از حد، دردناك و طولاني مدت (بیش از چهار ساعت)، برافروختگي، سردرد، احتقان بيني، اسهال و برخي اختلالات بينائي اشاره کرد. طبیعتا همه ي این عوارض اهميت یکساني ندارند و بر اساس نوعشان حتي ميتوانند با خطر مرگ همراه شوند.

به تازگي محققين سازمان دارو و غذا در امريکا (F.D.A) تحقيقات گسترده اي را براي بررسي تاثير داروي وياگرا Viagra (که براي افزايش توان جنسي و در حقيقت تشديد کننده ي نعوذ در مردان مورد استفاده قرار مي گيرد) بر ايجاد نوعي کوري شروع کرده اند. این فرم از کوري اصطلاحا NAION نام دارد و اغلب در مردان ديابتيك یا مبتلايان به بيماريهاي قلبي که به اختلال در نعوذ منجر ميشوند، پديد مي آيد.

اضطراب چیست؟ - دکتر ظهراي

نزدیک به يك چهارم ما دچار درجاتي از اضطراب و اختلالات اضطرابي هستيم! و بقيه نیز بیش از حد مورد قبول از نگراني، دلهره و هيجانان رنج ميبريم.

اضطراب، بصورت موزيانه و ناپيدا با بيقراري و زیرکي خاصي، به مرور تمام گوشه هاي ذهن را اشغال مي کند و آرام آرام به پيش مي تازد و مثل خوره همه جاي وجود فرد را درگير ميکند.

اضطراب از شيوع بسيار بالائي برخوردار است و فقط در ايالات متحده بیش از ۶۵ ميليون نفر را درگير کرده است!

بسياري از ما در طول زندگي خود به درجاتي از اضطراب دچار شده يا ميشويم.

آيا خبر داريد که علم پزشکي، بسرعت در حال کشف درمانهاي مناسب براي این معضل است؟

در بسياري از موارد، نگراني و اضطراب، متعاقب خجالتی بودن، افسردگي، حملات اضطراب منتشر (پانيك) و يا بدنبال استرسهاي شديد روحي پديد مي آيد.

نگراني چیست؟



نگراني در حقيقت شکل ويژه اي از ترس است، درحقيقت مجموعه اي از حافظه، تصويرسازي، خاطرات قلبي، و خلق و خود در

ايجاد نگراني دخالت دارند . نگراني اشکال و چهره هاي متفاوتي از خود نشان ميدهد اما اغلب با احساس ناامني، کم قدرتي و ناتواني بروز ميکند. اغلب ما منشاء این حالت ناگوار را در بيرون از خودمان تلقي ميکنيم، و سعي ميکنيم زندگي و محيطمان را مسؤل آن بدانيم! اما بايد توجه داشته باشيم که این گونه فکرها فقط آسیب پذيري ما را افزايش خواهد داد. اغلب مبتلايان خود این نکته را قبول دارند که حتي در بهترين شرايط محيطي نیز درجاتي از نگراني و اضطراب را تجربه خواهند کرد! برخي از محقین تصور مي کنند که میزان کنترل مغزي بر تعديل استرسها و اثرات آنها در مبتلايان به استرس کمتر از سايرين است، و ماده اي بنام گابا (گاما آمينو بوتيريك اسيد) را در ايجاد این مشکل دخيل مي

دانند و اعتقاد دارند که کمبود این ماده یا پاسخ نامناسب سلولهای خاصی در مغز (نسبت به آن) میتواند استعداد فرد را نسبت به استرس ها افزایش داده و باعث حالات اضطرابی گردد. برعکس کسانی که مقادیر کافی گابا داشته و پاسخ مناسبی به آن میدهند، انسانهایی آرام و خونسرد هستند.

در مقابل برخی محققین اعتقاد دارند ژنی به نام اس.ال.سی.آ. در افراد مستعد اضطراب وجود دارد که باعث افزایش حالات اضطرابی، بدبینی، و تفکرات منفی گرایانه در آنها میگردد. بسیاری از محققین نیز نحوه ی زندگی و استرس های دوران کودکی را در ایجاد اضطراب های دوران بلوغ مؤثر میدانند.

به هرحال و با هر مکانیسمی که تصور کنیم، بررسی های مختلف و تصویربرداریهای پیشرفته مغزی نشانگر فعالیت بیش از حد بخشی از قشر مغز (کورتکس سینگولیت) در مبتلایان به اضطراب بوده است.

یکی از جدیدترین یافته های ما این است که مغز ارگانی بسیار انعطاف پذیر بوده، قابلیت تطابق بسیار بالایی را با محیط دارد. باید توجه داشته باشیم که: ما نمیتوانیم مغز خودمان را با یک مغز جدید جایگزین کنیم اما قادریم آن را مجدداً شکل دهیم و دوباره تنظیم (Reset) کنیم! شما قادر به تغییر آن هستید!

در بسیاری از موارد میتوان با کنکاش در گذشته و بازنگری آن آسیب زمینه ساز اضطراب و نگرانی را شناسایی کرد.

حملات پانیک یا اضطرابهای حمله ای:

گاهی اوقات سیستم هشداردهنده ی مغز انسان سیگنالهای خطر را اشتباه تفسیر میکند، مثل اینکه برای خاموش کردن سیگار از چند سطل آب بهره گیرد! این سیستم هشدار دهنده در عمق مغز قرار گرفته است ولی به سادگی قابل تخریب و آسیب است! از جمله علائم آسیب این سیستم میتوان به نگرانی اشاره کرد.

در حملات پانیک فرد مرتباً از دوره های شدید و آزار دهنده ی اضطراب رنج می برد. تنفس تند، افزایش ضربانات قلبی، و موجی از ترس و نگرانی در سرتاسر بدن، با تظاهرات مربوطه ی آن، در طول حمله، شخص بیقرار شده و شدیداً نا آرام میگردد.

ممکن است حملات پانیک باعث ترسهای مرضی مثل اجتماع گریزی، ترس از صحبت کردن در جمع، و... شود. درمانهای این حالت عبارتند از دارو درمانی و حساسیت زدائی تدریجی، به این معنی که به تدریج و در شرایط کنترل شده، بیمار را در همان شرایط اضطراب آور قرار می دهند و به مرور بر شدت آن می افزایند، تا جایی که اثرات نا مطلوب آن را از بین ببرند. میزان موفقیت این روش را بین ۶۰-۸۰٪ ذکر کرده اند.

نوع دیگری از اضطراب نیز هست که با حملات پانیک (اضطراب های حمله ای شدید) تظاهر میکند اما به ندرت به صورت منفرد مورد توجه قرار می گیرد، این حالت را اختلال اضطرابی منتشر یا (G.D.A) می نامند. (در اینجا قصد وارد شدن به مباحث پیچیده و تخصصی اضطراب را نداریم، به همین خاطر به ذکر نام این موارد اکتفا می کنیم).

بهداشت خواب

شما هم ممکن است در طول زندگی خود به اختلالات خواب دچار شده باشید. توصیه های زیر برای درمان مشکل بی خوابی پیشنهاد می شود:

- هر روز در یک زمان خاص بیدار شوید.
- زمان ماندن در رختخواب در روز را به مقدار معمول قبل از اختلال خواب محدود کنید.
- مصرف مواد محرک دستگاه عصبی مرکزی مانند چای، قهوه و سیگار را قطع یا محدود کنید.
- از چرت زدن روزانه بپرهیزید.
- از نگاه کردن به تلویزیون حداقل یک ساعت قبل از خواب پرهیز کنید.
- نزدیک زمان خواب از غذاهای پر چربی و سنگین استفاده نکنید.
- نزدیک زمان خواب از حمام ۲۰ دقیقه ای بسیار داغ که دمای بدن را بالا می برد، استفاده کنید.

اگر می خواهید دوستی بیابید می توانید به ویژه

نامه دوستیابی مجله ماها مراجعه کنید.

لطفاً آگهی خود را به آدرس زیر ارسال کنید.

majaleh_maha@yahoo.com

نمایشگاه عکس

امور فرهنگی سازمان همجنسگرایان ایرانی

در نظر داریم که نمایشگاه عکسی با موضوع وضعیت LGBT های ایرانی در کانادا برگزار کنیم و این مشکلات را این بار به تصویر کشیم. در این میان آگهی زیر برای دوستان ارسال شد و تماس های متعددی از دوستان علاقه مند داشتیم. جا دارد از تمامی دوستان تشکر و قدردانی بعمل آورده و به اطلاع برسانیم که ویژه نامه ای در این مورد به زودی تهیه و برای شما ارسال خواهد شد. لطفا در صورتی که مایل به تهیه عکس برای این نمایشگاه هستید با ما تماس بگیرید.

payam@pglo.org

نمایندگان سازمان در خارج از کشور

گسترش و پیشرفت محقق نخواهد شد مگر با اتحاد و همسو سازی و هم آوازی همه ی همجنسگرایان ایرانی در سرتاسر دنیا.

سازمان همجنسگرایان ایرانی برای نیل به این هدف که همانا دفاع از حقوق همجنسگرایان ایرانی چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران می باشد نیاز به نمایندگانی در کشورهای مختلف دارد که از طرف سازمان فعالیت های منطقه ای و محلی انجام دهند.

اعطای این نمایندگی ها شرایطی در پی دارد که خواهشمندیم در صورت تمایل با دبیر کل سازمان به آدرس pglo@pglo.org تماس حاصل نمایید. یکی از این شرایط تسلط کامل گفتاری و نوشتاری به زبان رسمی آن کشور می باشد.

در انتظار تماس شما هستیم.

نمایندگان سازمان در داخل ایران

سازمان همجنسگرایان ایرانی برای ایجاد ارتباطی تنگاتنگ با همجنسگرایان و شناسایی نقاط ضعف و قدرت جامعه درخواست دارد که نمایندگانی از شهرهای مختلف ایران داشته باشد.

برای حفظ امنیت این اشخاص تدابیر خاصی در نظر گرفته شده است که چنانچه متمایل باشید که در این امر فعالیت نمایید لطفا به آدرس pglo@pglo.org تماس گرفته و درخواست خود را اعلام کرده تا اطلاعات لازم با شما در میان گذاشته شود.

تپش قلب ما بسته به حمایت شماست.



کانون خبرنگاران و نویسندگان همجنسگرا

کانون خبرنگاران و نویسندگان همجنسگرای ایرانی پشتیبان کننده نشریه همجنسگرایان ایرانی خواهد بود. شما می توانید خبرها و نوشته های خود را با موضوعات مشخص در قالب فایل های Microsoft Word برای ما ارسال نمایید. (تا حد امکان از فونت فارسی استفاده نمایید) هیچ نگرانی نسبت به طرز نگارش نداشته باشید در صورت نیاز ما آن را ویرایش خواهیم کرد.

برای عضویت در این کانون می توانید در خواست خود را به آدرس editor@pglo.org ارسال نمایید و با تکمیل فرم مخصوص کد خبرنگاری و یا نویسندگی این کانون را دریافت نمایید. شاپان ذکر است که این کد پس از ارسال اولین خبر و یا متن ارسال می گردد.

جلسات هفتگی در پالتاک

سازمان جلسات هفتگی ویژه ای را در اتاق های پالتاک ترتیب داده است که ورود برای عموم آزاد است و در آن اتاق ها به بحث و تبادل نظر در موضوعات مختلف پرداخته خواهد شد.

این اتاق هر پنجشنبه ساعت ۲۰:۰۰ به وقت تهران به مدت یک ساعت باز خواهد بود.

اتاق های پالتاک

دسته **By Language / Nationally / Other**

نام اتاق: **Iran-Persian Gay & Lesbian Organization**

این اتاق توسط آی دی (ID) PGLO-PGLO باز می شود که شما می توانید آن را در لیست خود اضافه کنید.

در انتظار حضور شما در این جلسات هستیم

لطفا دوستان خود را نیز مطلع سازید

دلبری

فربا - اصفهان

از این شماره به بعد مدل ها و طرح ها در ویژه نامه ای جداگانه تهیه و ارسال خواهد شد. در انتظار طرح های شما هستیم.

نظرخواهی

بدینوسیله به اطلاع می رساند که نشریه ماهانه چراغ در نظر دارد برای پیدا کردن نقاط ضعف و قدرت فعالیت خود در طول هشت پیش شماره گذشته به جمع آوری انتقادات و پیشنهادات شما عزیزان پردازد. لذا از تمامی دوستان عزیز درخواست می گردد که در این همه پرسشی شرکت کرده و ما را در راهنمایی یاری کنید تا آن باشیم که شما می خواهید. لطفا پاسخ خود را در پایان هر سوال بنویسید.

سعی شده بود در هر شماره موضوعی را مد نظر قرار دهیم. از نظر شما موضوعات انتخاب شده چگونه است؟

کیفیت نگارش و لحن مقالات، صفحه آرایی و ستون بندی نشریه را چگونه ارزیابی می کنید؟

ویرایش و تایپ متون و تنوع مطالب موضوعی را چگونه می بینید؟

نظر خود را در مورد طرح های روی جلد بیان کنید.

کیفیت و تعداد تصاویر بکار رفته در نشریه چگونه است؟ چه موضوعاتی تا به حال می بایست مطرح می شده که هنوز راجع به آن بحث نگردیده و اهمیت دارد؟

روند حرکت نشریه پیشرونده بوده یا پسرونده و نشریه خودتان را چگونه می خواهید؟

چه عنوان هایی را در نشریه می پسندید و خواهان افزایش آن ها هستید و نیز چه عنوان هایی را در نشریه نمی پسندید و ترجیح می دهید که حذف گردند؟

نشریه از نظر تعداد صفحات و حجم فایل های پی.دی.اف شده چگونه است؟

آیا ادامه کار نشریه چراغ را مفید می دانید؟

کیفیت سرمقاله ها چطور است؟

پاسخ دهی به نامه های ارسالی شما به نشریه چطور است؟

نظراتان را راجع به چاپ نشریه و ارسال آن به داخل کشور را بیان کنید؟

اگر نشریه چراغ در ایران به فروش می رسد آیا حاضر به خرید و پرداخت حق عضویت آن بودید؟

چنانچه موردی هست که در سوالات مطرح نشده است لطفا بیان کنید.

شما با پیام

و

پیام با شما

پیام عزیز:

با درود، ضمن تشکر از خدمات و خسته نباشید به جهت کلیه زحمات بی وقفه در این سازمان باید گفت این اقدامی که شما عزیزان در راه رسیدن به حقوق کامل همجنسگرایان ایرانی انجام می‌دهید بسیار ارزشمند می‌باشد. من به نوبه خودم صمیمانه‌ترین تشکر قلبی ام را از راه دور نثاران می‌کنم.

به امید رسیدن به آرمان‌های والای همه ما همجنسگرایان ایرانی

محمود

دوستان عزیز سلام

امیدوارم که خوب خوش باشید و خسته نشده باشید. من در صدد هستم که دوباره کارم را با سازمان همجنسگرایان ایرانی از سر بگیرم. فکر می‌کنم باید از چراغ شروع کنم، چون همانطور که گفتید قلمم بدک نیست (میشود تحملش کرد) اما با این حال اگر فکر می‌کنید کار دیگری هم از دستم بریاد ممنون می‌شوم که بگوئید. البته اگر بخش مشاوره‌ای هم راه بیاندازید فکر کنم بتوانم مشاوره بدهم. وقتی مجله چراغ را مطالعه می‌کنم، فکر می‌کنم که خیلی جدی تر از نشریات دیگر است. البته دیگران از نظر اطلاع رسانی و علمی خوب هستند ولی چراغ در مسائل حقوقی بهتر عمل کرده است. به هر حال به نظر من جهت فکری دادن به هم‌نوع‌هایمان به اندازه گرفتن حق آن‌ها مهم هست و شاید هم بیشتر. زمانی خیلی‌ها فکر می‌کردند که بچه‌های سازمان همجنسگرایان ایرانی در امنیت در آن طرف دنیا کنار گود نشسته‌اند و به ما می‌گویند که لنگش کنیم!! اما به خاطر حرکات شما در مقابل مسایل آن‌دره، بچه‌های اراکی و امیر و مجتبی قضیه فرق می‌کند. البته این را هم باید متذکر شوم که واقعا در ایران نمی‌شود بی‌گدار به آب زد. خود من در مورد برنامه‌های شما درباره جشنواره میدان آزادی چیز زیادی نمی‌دانم اما باید مواظب بود که کار به جایی نکشد که حکومت جریرتر شود.

سامان

با سلام و خسته نباشید

در ابتدا از شما و تمامی عزیزان که در سازمان زحمت می‌کشند نهایت تشکر و قدردانی را دارم و امیدوارم روزی در ایران و در کنار هم برای احقاق حقوق از دست رفته امان مبارزه و تلاش نماییم.

مطالب چراغ در مورد پناهندگی را مطالعه کردم. بسیار روشنگر و مفید بود. شرایط اینجا این قدر سخت هست که من حاضرم تمامی آن مشکلات را تحمل کنم و از کشور خارج شوم. در جایی که هیچ حقوقی برای ما گی‌ها متصور نیست چگونه میشود زندگی کرد؟ در جایی که مدام باید با ترس و دلهره زندگی کرد چگونه میشود به سر برد؟ دیگر من تحمل شرایط موجود را ندارم و نمیتوانم با این وضعیت به زندگی ادامه بدهم. عزیزم تنها مشکل من نداشتن اطلاعات کافی در این مورد می‌باشد. در پایان مجدداً از همه عزیزان در سازمان و به ویژه از شما به خاطر زحمات و تلاش‌هایتان نهایت تشکر و قدردانی را دارم. و برای شما و همه همجنسگرایان آرزوی سلامتی و پیروزی را مینمایم.

دوستدار شما فرهاد

با سلام و درود و با تشکر از اینکه شما این مطالب رو برامون می‌فرستید و ما رو از وقایع و رویدادها آگاه می‌سازید. جاویدان باشی. **کیا - انگلستان**

سلام دوستان

من یک همجنسگرا هستم در ایران. سال‌ها قبل همیشه به وب سایت شما سر می‌زدم اما فیلتر این اجازه را دیگر نمی‌دهد. تعریف شما را از بچه‌ها خیلی می‌شنوم و شنیده‌ام که خیلی پربار شده‌اید. خواهش‌مندم که مرا در کنار خود داشته باشید تا بتوانم کمک کنم. **مسعود**

و بسیاری ایمیل‌های پر محبت دیگر که دلگرم‌کننده ما در ادامه راهمان است.

شاد باشید و سربلند

تماس با نمایندگان سازمان

نماینده سازمان در آلمان

جناب آقای آندره

andre@pglo.org

نماینده سازمان در سوئیس

جناب آقای کیا احمدی

kia@pglo.org

نماینده سازمان در اتریش

جناب آقای کیارش رستم زاده

kiarash@pglo.org

نماینده سازمان در هلند

جناب آقای صبا راوی

saba@pglo.org

نماینده سازمان در امارات متحده عربی

جناب آقای مانی

mani@pglo.org

تماس با مدیران سازمان

جناب آرین ورجاوندی

دبیر اول سازمان

pglo@pglo.org

سرکار خانم ترانه فروهر

دبیر دوم سازمان

pglo@lycos.com

جناب آقای آرشام پارسی

سخنگوی سازمان

دبیر کمیسیون حقوق بشر سازمان

hrc@pglo.org

جناب آقای پیام شیرازی

دبیر امور فرهنگی

سردبیر نشریه همجنسگرایان ایرانی- چراغ

editor@pglo.org

سرکار خانم آرزو صالحی

مدیریت صدای همجنسگرایان ایرانی

radio@pglo.org

سرکار خانم پریسا پاشا

گوینده رادیو رها

parisa@pglo.org

جناب آقای فرهاد فرحامی

گوینده رادیو رها

farhad@pglo.org

سرکار خانم مهرناز خجسته

مدیریت سیمای همجنسگرایان ایرانی

tv@pglo.org

جناب آقای کیا احمدی

دبیر امور آموزشی

kia@pglo.org

جناب آقای پدram پارسا

دبیر امور اجتماعی

pedram@pglo.org

جناب آقای مانی

دبیر امور بهداشتی

mani@pglo.org